



۵۵۵

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
تهران

سنة الامم

مذكرات

١٤٣٥

٥٢٥

V. 529

۵۲۵

۱۴۳۰ هـ

کفۃ المارحین

فاریس - ارب

محمد علی شاهی حسینی نوری

در کتابت شریف

شماره ۱۱۰۹

۷۵۲۹

۵۲۵

۱۴۳۰ هـ

نصفه المارحین

فارس - ارب
محمد علی شاهی حنفی تبریزی
در کتابخانه مشرق

شماره ۱۱۰۹

۵۲۵
 ۱۴۳۰ هـ

کفۃ المارحین

فاریس - ارب
 محمد علی شاهی حسینی نوری
 در ستایش مولانا سید

سنه ۱۱۰۹

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

70 28

يا هادي المضلين ويا دليل المجهلين

يا غفره شهر محرم الحرام في يوم الخميس من الايام ١٢٥٩

٢١٣
٥٢٧

من از اعدا و دشمنان خود را
از وجه بیکس

بماند و بقیه را بر باد
نخواهد درخت سبزه

از اعدا و دشمنان خود را
از وجه بیکس
بماند و بقیه را بر باد
نخواهد درخت سبزه

عاشقانه ایچاره ایچره
لب و زنده و دانه و زنده

اگر تو نمونی توانایی
نمونی و نمونی و نمونی

[Large section of text obscured by heavy black ink strokes]

هو العلي الاعلى

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي قدّم فضل فضله الفضائل ونصب على ملك
معارج معرفته برأيهين وذلائل وخلق الانسان من الذكوان
والنسوان وصيرهم شعوبا وقبائل وجعل للناس لاجال بعدا
النجاح خلائل والصلوة والسلام على نبيه وصفيه وجيبيه
وخليفه محمد المبعوث بالبعث الرسايل والرسايل على الله
وان لادله المهددين المشجعين المستفيدين بأجل الشمايل
والخصائل والمكرمين بسعادة شرافة الميلاد من الاباء
الاجداد من لدن ادم عليه السلام الى عيطات يوم القاد الاله
خالقهم الله من نور واودعهم في الاصلاب التي اكد الباهم
المطهرة وان لهم من الارحام الطاهرة المنظرة كافي النبي
صلى الله عليه وآله اخرجت من كجاء واخرج من سجاج
من لدن ادم عليه السلام وهم حجج الله تعالى على خلقه والى الامم

الذين

الذين امر الله تعالى بطاعتهم ومحبتهم وجعلهم الشهاد
على الناس اجمعين وهم ابواب الله والسبل اليه والصلوة
المستقيم والدليل عليه وهم عتبة عليه وكان توحيد
وهم معصومون من الخطا والخلل والمصونون من
الذين والزلل ولا يعصون الله ما امرهم ويفعلون
ما يؤمرون وهم عباد الله المكمون الذين لا يسبقون
بالقول وهم بامر يعملون وهم الذين اذهب الله عنهم
الرجس وطهرهم تطهيرا وجعل بعضهم لبعض طهيرا
وهم الذين جعل الله تعالى جنتهم ايماننا وبعضهم لهم
امرهم امر الله وهم نعم الله وطاعتهم طاعة الله و
معصيتهم معصية الله وياهم وفي الله وعدهم
عدا الله اللهم والين والاهم وعاو من عاؤهم
وانصر من نصرهم واخذل من خذلهم والعرض عليهم
وارزقنا شفاعتهم واخترنا في امرهم تحت لواء دواعيهم
سيد الاولين والآخرين صلوات الله عليه وآله الطاهرين
اما بعد

که از او ان زمان که دپای نپای طاعت خلقت حضرت ابو البشر
علیه صلوات الله الابرار مطر نظر از لازم لا عاز از ای روح
انی جاعل فی الارض خلیفه که دایه کلاه کوشه اشعار و عتبات
اخلاف آن زنده اصناف مخلوقات را حسب الاقتصای پاک طیف
و مستعد او که بر تائیت با علی مقام درجات شرفات برتری سرور
رسانید و منشور منشور برین نفع تبلیغ رسالت حضرت خاتم الانبیا
علیه و آله را مشیخ بطورای غرا و مزین خاتم خلقت اقصای و الای فلان
رسوله الله و خاتم النبیین ساحت و لواهی عدالت آرای
که کوشش می مالک بین و دنیا را بر داری و دستیار خلقت
حضرت ولایت تقبیل سلطان سریر جلالتی و شهور عرصه
لاشی منصوص فی انما منصوص بوصف انت می نبره برون
بین رهنمای راه بودی و همین که خدای پاک حضرت اسد الله
مطلوبه کمالی بظهور العجایب و مظهر العوایب ابر المؤمنین علی بن ابی طالب
و اولاد امجاد و احفاد الابدان دو بر کزیده یکتا و دو افریده
بر مفاصل پروان دین بین میمان شاهرا یقین از خشت
محمد الهم محمد الهم علی هدانا لک النعم در وقت که از میان

الطاف عطا حیدر نبوت نیابت خلافت و سلطنت فرمان
و دولت عدالت و حققت کوشش می که احوالی از نشاء و دوان
نبوت و رسالت و یگانگی که هر ای رخصت بحرا صالت و نجای رسید
چشم جهان بین مردمی انصاف که در کار می از مظار بودی
ان غیر بر سر مشا و قرة العین ویده مرموده عا مشمول مرگول
عینا و مران سخن کردیده بود ما که بیشت چنین شرفا ان
البشیر الفاء علی و جهید فاراد بصیرا منور و موع جان
از روز و زندان نیم مروت و احسان با شام نیم شب نیم اخراج
بیچ یوسف معطر گردیده ساحت عرصه نظام خجسته بی قضای
مرحمت اقصای انظام شریاری بنده طور بر تو و جو دگر بچو و ان
کفایت پیش و غرر جهان آفرینش مهریار شرف حال و کامکار مضر حلال
نورانی گشت لیسان حال و زبان مقال بضمون حقایق چون **صدوق**
بوی پزاشین یوسف زیبا گشته بود و محاقبت سر کز پان قیروان
ترنم و کویا کردیده ندای بخت آوازی ان الله یا منکر ان قد و
الاسما بیت الی اهلها بکوشش و شش شربت نوش معیان ملا علی
و سیمان که در خبر رسید و خانه مسکین شماره سر انگشت تقدیر

نوید سلطان العادل کمالی الی الی البصره و لیدر انبار
خلیفة فی الارض بسایم جمیع جماعت کائنات فلاح بنام آن
 خلف الصلوة و قیامه آن خلافت رسانید و پیشانیان و دیوانان از
 ویران کارخانه لیزان نشان عالیشان فرمان فرمایی و توفیق قیام
 گوشت سیرا که بچشم منور رفیع استخفافهم فی الارض استخفاف
 الذین من جلال سبح و متوقع شده بود و ثبت سر رشته و فایز
 کتاب کتب شهید المصنفون و غیره و آثار و کتب و کتب من
 بعد و حقیقت امتا مبین نمودند و آثار آثار تجلیات اسامی
 که از سباده فیاض نجات قابلیت سلسله علیه قیوم و لایزال
 دارد و عرصه استعداد آن شیخ بستان پادشاهی را از آن است
 باید و نیز آفتاب بر ذوال آن به سینه آسمان جلال جلال انوار
 و احصاء بر بام و روزن کا که عباد و عارفان سکه بلا و کمال
 تا به ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل
 و کرم نور شمع آفتاب و لیس و عرصه روی زمین با هر چه آید
 شایسته شمع چون شایسته ذلک از برای تشریف از زیر پرچم آید
 زنجیر عفت قدر و بلند میز به که تا آفتاب هر روز از شرق و کمال آن

مرقم

ایوان قصر منیع میانش استخاضه احصاء و روشنی نماید و چشم
 جهان بین تماشای قضای محنت اقصای مملکتش کشاید یارای آن
 که قدم بساحت عرصه افلاک گذارد و خود را از کینین جاگران درگاهش
 بازگشش نارد و ماه تابان بهر شب بهر شبی بشارت ثابست خدم
 سیرا بهمان کجای که یار کرد و آن ساسن با فرشتی عبادش سیرا
 خیر یایه قصه تمام عیاش در پهن خوان سفره افلاک تیار و خوشگو کرد
 عباد خا که بهر شب در دهان طغیانش تیار می نمودم دیده اولاد
 و در نظر بصیرت نظر پاک احققار آن ندان و لایزال جلال العبد
 اعیان اعتبار و اشعار نیان بر کف و ریاضش که که عباد غم
 اندوه از جن خاطر بی برگ و نوریان خشکال حیران بر داشته
 و بهر شبی احسان بی پایش در حقان روزگار انبار انبار نعمانی
 و انوار در فرار ج قلوب محتاجان انباشته سلسله عقد و لایزال
 سبب تبارش که بر آرد جلال فرودنده که هر روز بر یک جان و سر مایه کمال
 درخشنده و آفرینارک شاد ایمان اهل ایمان است بهر نبوت
 هر دو سر و خاتم ولایت پشوی خلق خدا صلوات الله علیه و آله
 عزیز است و شرافت قدر زینت و حرمش از حرم و عطف حاکم مرتبه

تر که گفته و به پاری شحات صاحب تربیت حدیث که در کتاب
و اعانت رحمت صانع عالم باشد که در تحت عقیده بنویسند
و انی به ایه قلید لایزال انسان به خلق خلق من مایه دانه
بجای من بین الصلوات لایزال در صدد تربیت لطف
نکاتش برورش نهفته و بیست و سی عادت مثبت فایده
شخص و عادت مشاطه سر بر او جو آورده که در کتاب
وجود انسانیت شده باشد پس هر کدام از این دو عادت
ازین عادت که فی خرافه بود که بطریق عوام و بهایم انعام
همواره نفس ناطقه آگاهی بشین تصرف در مزاج انسانی
و از آنکه در سبب تبعیت طبیعت حیوانی از احکام الهیه
در راه حکمت پیغمبر نبویه تر و از خود و غرض خروج و در
محو ایجاب و بقضای آنکه از انقضای طبیعت و این هر دو عادت
انسان حیات بقای بخورده که کانی حوزر ابدی بر او حاکم
نیه شده و طاعت تقوی و زیاده اعمال احرام و کرام و ایام و
نسخ و منع میجو درین الزام که شده آقارب محارم خود را
بجسته و حلال بکیران مساجد نگاشته و در مزاج انسانی

عظم شرعیه و اهل ضرر حشران که شده از شیخ اندر
فصاحت و اثر ثبات مظهر آن حسن و حسن خال و اهل انوار
انوار باریکات و صفات برپوشیده اند و کتب معتبره
اعادنا الله من به الیاسین الکتاب فی القدر ان علی
و مصدق این اهل الی عادت میجو و در ادب و ادب
اهل بیت عصمت و طهارت صورت اند عظیم است که
نگارنده و ستودنده بطریق تر از و طایفه باقی عادت
و مزاج در مشون کتب معتبره مظهر و در کتب است
و غیره نظر برینا سبب تمام در حق فیصل اصلی از ان اراک
مصلحت اول در متابعت حضرت امیر المؤمنین العظیم
و معویب الدین لیث بن غالب بن ابی طالب باقی اند
سعه بین عظیم السلام هر چند در متابعت آن عظمی العظام
و در اولاد و مجاهدان هزار ساله از خیر بایان و حیطه بین
مستقامت است اما و ایتی چند که در احادیث معتبره ذکر
شده و اعمی البین منسوب می عادت این بن برادرش
کتب خود ذکر نموده اند و ممکن نگار نیست چنانچه در کتب

در کتاب سیم چنین است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که من بعد از علی بن ابی طالب
 علی بن ابی طالب و بعد از او علی بن ابی طالب و بعد از او علی بن ابی طالب و بعد از او علی بن ابی طالب
 بعضی از شیعیان گفت که چیست در شیعیان که بعضی را می بینیم که
 پاچه خود را می اندازند و دست را کتاب کرده اند و می گویند که
 بر آن کشته شد و جواب می گویند که این را بیان فرمودند که
 علی و آلایه الله تعالی و این را که می بینیم که بعضی از شیعیان
 اکتساب فیضیه الله فی بدنیه بالاسم حق محض الله
 فان عافاه فی بدنه ابتداء فی مال فان عافاه فی مال
 ابتداء فی ولده فان عافاه فی ولده ابتداء فی اهله
 فان عافاه فی اهله ابتداء بجایه بیوفیه فان عافاه
 من برائی الدهر شد علی حسن وجه گفت که حق تعالی
 حین یلقاه و هو عند راض فدا و جیب که الحبه
 بیویش و سرش کن بر دوستان خدا می رسی که خوش
 خانه آن ولایت مرکب کن می شود که سبب آن کما ستمی
 عذاب الهی که در پس حق تعالی در پست است که اندر بدن او می آید
 که آن کلاه را از بدن وی پاک کرده اند و اگر او را در بدن

پرت

عافیت و پست است که در خداوند است و این را که در مال او را
 معاف دارد و فرزند آن را که در آن نیر معاف باید بداند
 و سبب یکی نفاق و اهل خانه که فرما کرد و در این آزار کشه و اگر
 نیر نشو و بسیار که فرما کرد و اگر از بیست و هشتاد و هشتاد و هشتاد
 باید در وقت مرگ و جان دادن بروی نیمی و مرگ و جان دادن
 عافیه را زد و آن سبب رنج کنان وی شود که چون وقت
 رحمت الهی حاضر شدن صحای پر خوف و خطر محرابه الله
 و در ارض خوشنود باشد و سبب غیب دخول است که در وقت
 در کن جضا یصل از حضرت باقر علیه السلام در آن حالات تکلیف
 نقل نموده که چون حضرت رسالت علیه السلام را که در هر کجا
 عافیه نماید که جمعی از شیعیان اهل بیت طاهره را بسبب
 نبی می صراحتاً نبی حضرت منصرف و برادر و نوح اشاره
 بنمایند و بمنی هر چه کمال اطلاق طریقه مبارک نبی کرده که
 در آن حالت که در آن است که علی بن ابی طالب و حق تعالی
 فرشته نبوت حضرت فرستاده آن فرشته بعضی می رسد که
 الله است مدلت می رسد و می فرماید که تحقیق او منم که نبی است

۱۰
۱۱
۱۲

بتو در کنگر جان نشان در کشته وایش از انبوهی صاحب
 با مانی که از او بدو تو را نداده اند رفیق که اندامی که
 حضرت باو علی استم فرمود که در آن از چوبی که باشد از شین
 که دوست داشت باشد ما را از دشمنان تر اگر آید باشد که در
 او عمل کرد و دشمنان ما بر سر و من که حاضر شود تا نفعی بماند
 که در چنین سینه می بیند شفع الهی خواجیه میست و فرست
 امام الهی صدر دیوان خرد **از اینجاست** وایت امیر
 که از حضرت رسالت پناه علی علیه السلام از این چهارده بود
 آن دنیا و شقیه هم الفایرون می بیند که حضرت علی علیه السلام
 و پسران آن حضرت رسالت رانده **از اینجاست** که در ورم خطای
 نصیحه که او پاوست می کشید خورشش باش و لا که در چنین
 ما را بعلی بر قرض می کشید و در و آن عزیز و دوست که در
 در و کمال تا میر با ما هم نمی و ز قیامت دوست که هر طایفه از
 در و مان با شقی می شود و مقتدی آن طایفه طلب نموده حاضر می
 محشر میگردانند و از اینها چنین می شود که شیعیان و پیروان
 ولایت در آن روز بهر اسی و رفاقت امان خود که عبارت

روز و در و در و با هم مطهر می شود و بر زبان آید شین و
 و برین و برین استوار باشد و پناه طیت و رفاقت
 باشند و شکست که رفیق آن در و مطهر و مقتدی که صاحب
 احشای آن روز و نظر امان و شین خود و بر این
 زیرا که دست امید در دنیا و عقبی به امان عایت ایشان
 و او اند و مان و ادبی عظیم مطهر که در ورم طایفه از رفاقت
 می شود که آن از و مقتدی بصفت حرمان بر صورت **از اینجاست**
 مقام است آنچه در که بکلی می مطهر است که یکی از رفاقت
 ایام امام کنی علی جعفر بن محمد القندوقی علیه السلام و مقتدی
 زبان بطن شین که کشته و پسند و موق و کن مان کبره
 بر و اشاعیر و اظهار شامت می شود و آن حضرت از و
 آن مخالف بجای حکم فرمود که ترجمه آن نیست که اگر
 شیعیان از آن عصمت از کتاب خطای نموده به و بر دست
 در و کشید با بر عنوان حاضر و این که کاران کردند
 آن چهارگان را خدا میست آمرزنده و پیغمبر شاعت
 گمنده و دالت احوال اما میست نظر از پنج امان

و ازین عبادات نیز ظاهرات که از پیش آید و شفقت
 حضرت رسالت نبی مخصوص نموده است و عشری بوده و بگویند
 از این سعادت بهره و استغاثی نخواهد بود چه در بار
 است را که باشد چون پیشتر آن چه باک از مرگ بخوارا که باشد
 نوع کشتن **بسم الله الرحمن الرحیم** و تفسیرش این است که
 و ما را کتب مجزیه همان لف و لاف مسطور است بر وجهی که
 مطلقا همگس افغانی در انیت که چون حضرت پیران
 و مولای شقیان علی بن ابی طالب علیه السلام با حق میگویند
 و فرستاد خبر و اجابت فرمودند و خود را بیدار کرد
 چون چشم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر جان کمال آن
 سیف الله السلول افتاد فرمود که یا علی تو لا اشفی
 ان یقول فیك طوا یف من امی ما قالنا انما انما
 لا یسبح من مریم لقلت فیك قولا لا یغفر عباد الا
 من تراب و حلیك و لیستفون بفضل طهارت
 و لیکن حسبتك ان تكون منی و انا منك و انیت
 کل من بعدك و ان الحکم الحی و مک و حق و ظاهری

اظهر

طاهره و باطنك باطنی و عیال نیتك عیال نبی صریح
 سیرت و ان حرکت حرکت و بطنك سلیح و لیک و لیت
 و هدیك عیال بران و انت من حیر و واحد من
 اصل و احد من طین و واحد من نور و احد و انك
 بر حیر و حق و انك علی صفتی و انك فی الآخر معی
 و انك علی الحوض خلیفتی و انك اول من یكفی معی
 اول من یغفر الحیة معی و من امی و ان یغفر
 علی صابرین و یغفر الحیة و یغفر لهم و یكفی فی
 حیران و ان الحق معك و علی لیانك و فی قلبك و ان
 عینك و ان الامیان و الخاطیك و مک و انك
 الحی و حق و انك من الحوض و بعضك لك فی محققه
 کسب اریده و ان اراد عبادت فانه ان نبوت
 و ولایت نامتنا شده باشد و نبی و عباد و عباد و نبی
 با صبره انما فاکس کسب باشد این حدیث کاتب
 در آنکه حاکم و انما فاکس کسب حقیقت و نبی و نبی
 حقیقت نبوت و ولایت نبی و ولایت نبی

حاصل شود و میداند که ذاتی که این شمس می حضرت رسول است
 ظاهر از باطن این مرتبه رسیده و امیراج ظهوری و نورانی
 بجای کشیده باشد که دیده و و منی از روزن صدف امانت
 حقیقه روایت نقلیه چون رفته و بیان بنی اول اتحاد
 دینی و دنیوی تجوی چهره نموده و بنویس سرار که پانی بخت
 و ممانعت چون آورده که مجال بد اخلاص اینار نموده
 حرف در باب دوستی و جدایی در میان میکنند در خوشی و
 حدیث نه که هر یکی پس از جهالت است که چون او صفای کمال
 ذاتی شاه ولایت پناه از اندازد کفش و کشتی و قیاس
 بر نمون چون دولت است اول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 در این عبارت اشارت حضرت نموده میفرماید که اگر خوف
 و تنگی بودی که جمعی از اوقات ما و آن حضرت گواه شد آنچه
 نصاری داده عیسی علیه السلام گفتند و او را نه او بعضی
 پر خد او نرسد هر آنکه گفتی هر آنچه در آن حضرت پر حضرت
 بسیار است معجزات بنماید و میفرماید که از خوف است که بعضی
 از حقانی عظیمه و ذاتی عقیده که از جمله حالات آن حضرت است

و ظهور از این منظر میسر که اگر از این اسرار برده خدا و حجاب
 مرتفع گردد و هر طایفه که آنحضرت بر این مردود می آید
 نموده آنحضرت فدی برده آشتیان استشفاد و شفا نمود
 و بنیقه آلی که آنحضرت باطن طهارت نمودی ثنائی اراض خود را
 و از آن طایفه نورانی و چون امور و معنی آنحضرت باطن
 بدست پس برده خدا احتیاطی که میباید یکبار چال این است
 را با عیض صفات کرده از آنچه آن گفت و اظهار نمود
 اینست که کافیت ترای علی ایکنه ناز منی و من از تو دم و بوی
 صاحب اختیار امور است بد از من و کشت تو که صفت
 و خون تو خون من و ظاهر تو ظاهر من و باطن تو باطن من
 و آشکار تو آشکار من و پنهان تو پنهان من و جنگ تو
 جنگ من و صلح تو صلح من و دوست تو دوست من
 و دشمن تو دشمن من است و من و تو از یکدخت و یک اصل
 و یک طبیعت و یک نژادیم و توئی که دست مرا از حق بری
 که دانی و مقام کنی و اجرایی حکم من نیست و اسطلاح امور
 ملت نیست من و مراد از نیست در مقام نیستی است

در مقام اول است بلکه مقصود اصل تو اعد و تو این مقصود
بر تو طریقی است و وقت آنحضرت و بعد از آن فرموده که تو ای
و در وقت همراه من و تو ای بر سر حق جانیش من و حق
و تو ای که پیش از آنکه سلسله بین من پیشانی که روی همراه من
چهره تمام اهل طاعت عریان و خل آن نگار که و نه انداخت
و حضرت امیر المومنین علیها السلام و میفرماید که تو ای اول کسی
و راست من همراه من و خل پشت عزیزت که و تو ای که
شیر و چرخ خلعت از اهل قیامت ممتاز باشد
تا که بر منبر لایق تو بنشیند **و تو ای** که و سفید صحرای تو آید
و این قابلیت مخصوص شیوه شایسته **و تو ای** که و در وقت
به سبکی حضرت پیغمبر افرازد و در اوج خلق اتم آید
ساقه ممتاز باشد و بعد از این ثبات و پایداری رکلا
و یک باره در بعضی از خصایص منزای آنحضرت تو به فرموده
میفرماید که حق است یعنی آنچه رضای حق تعالی دشمنودی
و آن است مصاحب تو بوده از تو جدا نمیکرد و چون حق
با آنحضرت باشد معلومست که بر زبان آنحضرت و آن حضرت

و بار

و بار آنحضرت آنچه که در و گفته شود و فصل آید تا حق و موافق
رستای حق سبحانه و تعالی خواهد بود اما حق تاکید این امر که حضرت
رسالت تصریح بآن فرموده و بعد از آنکه که ما محتاج ایستای فرمود
مبادرت فرموده و بعد از چنان فرمود که و احوال و تحسین با یک
اصل اعمال صالحه و افعال اقبال حسنه است و سینه آنحضرت
علیهما السلام مشرب بوده و در آن با تعلق و چنان صورت
میفرماید که ایمان مخلوط و منموج است بخون و گوشت و چنانکه
بخون و گوشت من احاطه یافته و بعد از تمام اعراض و صفات
مخصوصه در رجعت و آنچه شکر میاید و دلی تو باشد
یشارتی و یک چشم کلام صدق انجام فرمود که در کشتن تو باشد
مردم از دور و در حقش کشته بوده ابد آن با و مقیم تمام خندان
و عرصات و صاحب عقل کامل و قهر عالم و جامع و انجلی
و بزرگ و کوچک کماصل هر که قوت سامعه داشته باشد و
این حدیث مشهوری میگوید که و میداند و با تعلق که یک گشت
و علم بود و حضرت باری تعالی حاصل نموده حکم مینماید که حضرت
رسالت پس از آنکه از اثبات حالات حضرت تصریح

که احدی از تنبیهی سابقین نیز معلوم نیست که متصف با صفات
 مذکور بوده باشد آنست که پیشتر نموده این کلمات چنانست
 نبوی که چون آیات محکمات آیه را مشاهده می نمائید نفس الهی
 میرا و معرات ظاهر و روشن کرد که احاطه صوری او
 و اشراج ظاهری و باطنی و حالات علمی و غیره تمام
 میانه نبی و ولی و خاص شیعیان آنحضرت بجات در عین
 و دیگر لغت عمیده و اخلاق پسندیده که عبارت دانی است
 آنحضرت صلی الله علیه و آله منطوقاً و معنویاً و ظاهراً و باطناً در
 ظهور می یابد و هر کس از اهل ایمان که با مشاهده استوار و اوقاف
 دیده دل از مشاهده شاه معانی مقصوده از کلمات مذکوره
 روشنی داده و پرده کی مراد از روی استار حجاب چهره کشیده
 رخساره مقاصد علیارین ابوابه در کتب ضایقه تعبیه
 کما یوشی و جوی روی نماید که چون و چرا در راه نشانی
 ظاهر و جویا که در درجات رفیع و حالات علیه و کمال
 و جلوه و انصاف جنبشی آنحضرت حضرت جبرئیل
 و احضار آنحضرت بر آید و خصایص مکتب بشریه و انصاف

ذات احدی صفات آن مظهر تجلیات ربانیه از آن گذشته که
 صفات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بهر از صفات
 آنحضرت کسی را نموده در آن باشد که بغیر از آنحضرت کسی که
 بان امر عظیم القدر اقدام نموده اگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 با وجه آنحضرت بر وجه خلافت دیگری رهنی بوده باشد
 گویند که پیغمبر رفت ز دنیا میراث خلافت پیغمبر داد
 هر که مکی ملک بیکانه خادما را و در شاه جهان بهر
 با این هم و در شاه و امان و گویند میراث بیکانه و هیچ
 جانا روش قاعد و دین نشانی لغت با با که و عمر با و عثمان
در متعلق است با هر دو حکایت شایسته و غیره
 چنان بود که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را که تر
 مع و قطع تله چهره کشت و در جنب بار آورده آیه بطور اعزاز
 مرتضوی و پان تنق محبت آله آنحضرت و من آنحضرت مبارک
 آله و در دیگر حکمت مصلحتها و باقی متعلق آیه در اول
 ابوبکر سرور و صاحب شهادت اسلام شده متوجه هم قرار
 گرفته و در آن روز گریه دشمنان را بر خیزه شهادت سایه

خداوند عز و جل در آن شب که در آن روز که
حضرت زکریا را بهمان روزی که در آن روز که
و اگر چه اجل اسلام را با جادو و شیب سیموم که از پرده شکست
منطقی آمد مشجر صلیح حضرت نمایان و با ناله و پواید
شمارش بسته و دشمنی و نوبت توانان بود حضرت علیه
صلوات الله الاله که در زمین عباد عیسی شارت لا عظیم
الذی الله عز وجل یحب الله و رسوله و یتحبه الله و
که در عید خرامین مهم را بشوید ولایت احضار من اخصمون
حدیث اگر نو اعمیرا یکی در اسم و اگر که در سال او باشد
و خدا و رسول نیز او را دوست دارند و جنگجوی با کبریا و پند
اصحاب چون این عبارت از آنحضرت استماع نموده هر یک بنمید
اگر کسی این ستاره در شان پر تو افکن نام و در روزی که
با من نوبت حال سرافراز و نافر گردد در صبح آن شب یکی
با رکاهت برش شبانه حضرت رسالت نماید صلوات الله و سلامه
علیه و آلا با رجاء آن امر مستظهر بود چون در آن ایام حضرت
ش و ولایت پناه داده اند و انوار الهی از آن روزی که

عبد

منه را آلوده و فتنای دولت برای حضرت نبوی از فیض آثار قدس
حضرت زکریا آنحضرت خال و طلال آید و حضرت سیدنا محمد
از شرق بجه شرف حکمت بین و مطلع منزل سعادت این طلوع نموده
عرض ساخت قضای الکلیات فی سالت از پر تو انوار ولایت
خال آید و در لحظه با حضرت آنحضرت شاره فرموده آن عزیز
و در آن شب که در زمان حاضر با رکاهت علیک سپاه
بر طبق حضرت زکریا قطره این است بر کشای ثواب نیز بنشین کن
بسیع البیاب شرک با دارند و اگر کش کن بگو بجای آن که کش کن
بمقتضی تفسیر خیر احضار از برکت آید من و دهای برج
حضرت خیر البشر رفیع رده و در چشم آنحضرت گردیده علم حضرت
چهار علم انشعاب لک مستحاجنا معلوم و بشوید رفیق و رفیق الله
عزیزا محکم صاحب بر حق کلام که کسی ندیده بر مکه پیشش
منه شرک از یک گشتن خیر از تن او خواب شده
سر تیش بر در آب شده و در آن قطع زنده انوار و طایفه
در آنکه در آن ایام خیر نمایان چهره عقیده و کوه و مجمع در آن
چند روزی از برکت ذوالقادر حیدری مقهور بر مسل اسلام گردیده

۶۱
 بزرگوار که در کتب طوفان مطهر است و بکسر الراء
 دوست و دشمن درین حکایت اختلاف نیست که چون حضرت
 طایفه همی نیا از شرایط حج انوار فایغ و متوجه حیدر شریف
 حضرت جبرئیل از جانب ربیل آیات شکره که در این است
 امنت و غضب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بتم فایض
 و وصایت می نمودند و در مجده و در مجده و در مجده و در مجده
 و حسنی که آنحضرت بکمان قدیر خم رسید جبرئیل علیه السلام
 و یکبار به بخت تاکید امر فرمود و فرمود و این است
 یا ایها الرسول بلغ ما انزلنا الیک و ان لم تفعل فابلغنا
 رسالتنا و الله یعصمک من الناس یعنی ای رسول کن
 بندگان آنچه از خداوند تو نازل یافته و اگر بجای نیاوری
 آنچه مرا میست بر بندگان رساننی پس تبلیغ رسالت
 کرده باشی و مضمون آیه کریمه شراست بر آنکه اگر تبلیغ
 این امر مسأله شده و بر حسب اراده الهیه وقوع نیابد همانا
 که هیچ وجه تبلیغ نشده باشد زیرا که عدم تبلیغ در بعضی
 امور بعد احکام عدم تبلیغ در کل وارد و اگر از نشان که

مراستند خوفی و در غم غم باشد خدای تعالی نگاهدارد است
 از شرایط بنابرین حضرت رسالت پیاده علی علیه السلام
 در همان مکان فرمود آمد و منبری از پالان مشران است
 سالت و صحن و بران فرمود و خطبه بیست و یکم برجه و یک
 الهی و بیست و یکم اصحاب در باب خلافت حضرت امیر المؤمنین
 که من جانب الله مأمور بود و او فرمود و چون خطبه مذکره
 و بکمال دل از او شنید و بجز آنکه از آن بخش تشیی و تشیی
 شعیان قید تحریفات و آن است که معاش الناس
 ان الله قد نصب لکم ولایا و اماما مفضضا طاعته
 علی جمیع المماتجرین و الامصار و التابعین باحسان
 و علی لادی و الحاضر و علی الاعجب من العربی و البحر
 و العبد و الصغیر و الکبیر و الابصر و الاسود و علی
 کل موجد ما فی حکم نافذ امر معلوک مخالفه
 مرجع من تابعه معاشیر الناس انه اخر مقام
 اقمه فی هذا الشهد فاسمعوا و اطیعوا و انقادوا
 فان من بعد علی و ایکم و اما مکرم و امر من ربکم

شیعه نور

[illegible]

تو را کرده باشد و حکم و جبر هیچ مردمان و امر او نافذ است
یعنی اهل کت امر او واجب است و مخالف امر او ملعون است
و تابع کسی محروم است و یکو بخت که گید این امر تجدید شود
میگوید که ای که در مردمان این چنین مقامیت که تعیین آن شدم
درین مجلس و حضور این جماعت پس گوش کنی به مطیع کن و بار
باشید پس بستی که بعد از من علی بنی امام شهابت با جده ای شای
و بر او اذن است در زنی که است از او ادخلی بنی ابی طالب
تا روز قیامت و یکم غرض از برادر من علی بنی ابی طالب نزد او از
امانت نباشد و حال میت امیر بودن بر بنو مغان و سرداری
ایشان احدی را بخیر از علی بنی ابی طالب دیگر باره و گوی و او غیر
سبغونایه که ای بنو بنی آدم آنچه از جانب من امر شده بود
که بجای آمدم و بشمارستم و حضور کن کلامی که بشمارشتم و نظر کردم
مجتب از جانب من از رسول بفرمایست بر هر که حاضر آن مجلس
بود و بنمود و بر هر که متولد شده و متولد خواهد شد پیش
که هر که حاضر است این امر که از جانب الهی و باره علی بنی ابی
صادق شده و یکم که غایبند برسانده و هر چه پیری سر خود را ازین منبر

آنکه که و اندر بعد از این مقالات شریف حضرت امیر المؤمنین را بفرمود
میطلبید و دوست آنحضرت را که شریفی بنده کرده اند و که اکثر
صفوف اعیان پادشاه آنحضرت نمودند و بعد از آن فرمود که
کسانی مسلمانان است اولی المؤمنین من انکم کم ای من سیم
اولی المؤمنین از شما می باشد من انکم سیم در مقامات این و
و دینوی شما پیشتر از شما شایسته مکی گفتند علی بن ابی طالب
جنین است و اولی بابی از بعد از آن فرمود که من که مولای
عقلی مولای چون در عبارت گفته فرموده بود که آیا من اولی ام
درین سه فرمود که من است مولای یعنی هر که من مولای اویم
پس علی بن ابی طالب بنی ابی طالب است و فرض حضرت علی را بفرمود
اولی از حفظ اولی در عبارت ثانیه از ذکر مولی است که در مقام
از مولی اولی بنظر صاحب اختیار را داده شده یعنی بگوید که
انعام خطبه را که کلمات بلویه متوجه عاقله آنحضرت را این عبارت
و عاقل فرمود که اللهم وال من والاه و عاد من عاداه یعنی با من
و دوستی کن با کسی که دوستی کند با من و دشمنی کن با کسی که دشمنی کند با من
بعد از آن قادم هر اسم موافقت و موالات همه و اصحاب

وہی

و انصار و ملکیان و اهل بیت نسبت به حضرت اقدس ثامن
و هنوز اهل بیت متفرق نشده بودند که حضرت میرزا زاده
از جانب جناب الهی و بعد از تقدیر قبول و تعلیم آید و او را که اکنون
انگشت لکمه دینگو نامند علیکم بغض و رحمت لکمه السلام
در سال اول این کلام شریف فرموده اند و هم در کتب دین و مباحث
روز نشود و نعمت آفرین به کان و در آن مقام باقی و حیات
خالی از حق و سعادتی سلام و در پیشگاه و در آن روز نماز
باشد و سلام میشود که حاجات نیاید و آنچه مستحق است قبول دین
باشد و خواه و بفرماید و در آن مقام مشغول است و اما حضرت
امیرالمؤمنین بودند و اکمال دین و انانیت رب الهی این
بروز و تکلیف منوط بایستی و مرداری و صاحب شهادتی
در گذر آید و ولایت و سرکاره سلطنت و هدایت است
و دلیل برین امر با وجود آنکه در غایت ظهور است و اینک صفت
عبادات مخصوصه و طاعات مخصوصه مثل نماز و روزه و غیره
موقوف بر ائمه و صحیح با امامت حضرت ائمه معصومین است
چنانچه اندک تبارک و تعالی در آنکه هر که سبق ذکر یا محمده

و حقیقت اینست که تا قلی نزد عقلا ظاهر شود **در**
 پروایت این معادل و انطباق در نمی آید و این خلاف کتب
 و تصانیف خود که نموده اند از حضرت رسول صلوات الله علیه
 لاخی علی بن ابیطالب رضای الله عنهما که فرموده که **فضل**
من فضله من غیر ما عفا الله له ما تقدم من ذنبه
و ما تاخر من ذنبه فضل من فضله من غیر ما عفا الله له
المسکة من ذنبه من فضله من فضله من غیر ما عفا الله له
المنی الکبیر ما لا یستماع ما صرکام اگر چه در بعضی از
 پیش از آنست که بشماره در آید پس که فضیلتی از فضیلت
 ذکر نموده بان معرفت باشد و بیجا نه و تعالی که می پرسد
 از آن کرده و بعد از آن گفته تا می آید و شاید در بعضی کلام
 آنحضرت صحیح بوده باشد و هر که فضیلتی از فضیلت آنحضرت
 بنویسد بر سه طایفه از جهت وی استخوان نماید مدام که
 اثری از آن کتابت باقی باشد و هر که گوش کند بی خود از این
 فضایل آنحضرت و او را در حق تعالی که آنرا که او را سبب است

حاصل شده باشد چنانچه در **کتاب** حکایت مرغ بریان و سبکی
 حیدر صلح و کهنه واره و چنانچه در اسرافیل و قمر شده و در بعضی
 و در باب شنیدن و در جنگ احد و شنیدن از آسمان
 که حاضران سبکی شنیدند که گویید **الله و العفار و لا شیء الا**
و جفا من حضرت پیر و بیخ فاطمه علیها السلام و نزول ملائکه و
از چنانچه دوست و دشمن سبکی غرات بران دارند و سبکی
که همه آن چیزون را زنده دارند چنان است ای شکیلی و دات
 بر هر دو سبکی ذکر شده چنانچه در بعضی توپوشی ذکر کرده
 در شیشه و در باره باشد فی الشمل در برین نایب و نایب
مسئله در چنان اگر محبت حضرت امیر المومنین
 و اولاد و اصحاب و کاتبه و یمن و چنانچه این اهل حق هستند لازم
 حلا از اوکی و طهارت بسیار و پاک نظرها و دشمنان خاندان
 عصمت و طهارت البته و له از نام و حوا و ده خاندان بوده
 احادیثی که درین باب آمده مخصوصین علیهم السلام منقول و ماثور
 میباشد است آنچه درین رساله ذکر میشود و همیشه است
حدیث اول چون با دو برابر این و پنج ثابت است که این

فی حیضها مفارین کلام انجاء و فرجام انگو ولد از راه
 عدالت لازم نخواهد است که باین نشانه از ما جدا شود
 اول اگر بعضی عدالت اهل بیت طاهر و شاد و خدایه بود
 اگر در حجت و میل تمام و در بحر و بی خود از این بهم رسید است
 و آن اشارت از زمانه ای خواهد بود تا آنکه عوارضی در میان
 و استخفاف این جنایه را با آنکه بد و ناخوش و از خود آید
 و مردمان و بد حال پیران و نصیحت و محروم برادران این
 و معنی مندرج اهل حقین را که انگلی و ولادتش در غیر از این
 بین و از راه با آنکه موقوف نقطه اش از زمانه ای می باشد
حدیث ایضا روایت ابن بابویه رحمه الله علیه
که تب عمل الشراعی پسند و معتبر از حضرت امام جعفر الصادق
عنه السلام روایت نموده که عن الصادق جعفر بن محمد
ابیه عن ابائه علیهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه
وآله اهل البیت فلیحید الله قل النعم قیل
و ما اوله النعم قال طیب الولاده و لا یحبنا الا موت
طابت ولادته و ما در این عبارت معنی است از آن

علی بن ابی طالب

کفر

گفت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس در راه
 ما اهل بیت ایستد که بگوید که من از اهل بیت اولی که پیغمبر
 شد است گفته شد که حضرت اگر چه جز است آن نیست اولی
 که خوش و پاک ولادت و فرموده که دوست منید از راه و اگر خوش
 که خوش و پاک باشد ولادت او یعنی پاک و عوارض او باشد
حدیث ایضا همین عبارت با سید معتبر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که از حضرت فرموده که
من اصاب یحیی بن جحشا علی قلبه فلیحید الله علیه و آله النعم
قیل و ما یادی النعم قال طیب الولاده حدیث
 ایضا در کتاب معتبر همین دستور مذکور است از حضرت امام
 علیه السلام و آن عبارت است که عن علی بن الحسین علی بن
 امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم یا علی من احبنی و احبک
 و احب الایمه من و لیک فلیحید الله علیه و آله علی طیب مولده
 فاند لا یحبنا الا موتین طابت ولادته و لا یبعضنا
 من حجت ولادته این روایت از حضرت است

و امام الساجیدین و قدس الله روحه بنی الامم بنی النعمان بن علی بن محمد
و آنحضرت روایت نموده اند بر بزرگوار خود حضرت ابی طالب
و آنحضرت از والد فرمودند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
آنحضرت فرمودند که گفت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
که یا علی کسی که دوست دارد و همراه دوست دارد و ترا دوست دارد
اما مالی که در اولاد تو باشد پس هر آنکه باید که شکرت را
کند بجهت یکی و اظهار محبت و دوست خود پس برستی که دوست
میدارد و ما را مکرر فرمودی که چگونه و خوش باشد و دوست او و
و دشمنی میکند با ما مگر کسی که با پاک و پلید باشد محفل دوست او
حدیث ۹۹ ایضا در کتابی که بر روایتی است که
از ابی زبیر می آید او از جابر بن عبد الله انصاری را می بیند که در
عدایه بنی نضیر است قال سالت جابرا عن کلماته و ما یقول
فی سبکة الانصار و یجابه و هو یقول علی خیر انصار
من ابی فطمة کفر یا معاش الانصار اذ یوا اولادکم
علی حب علی فمن ابی فانظر فی شان ابیه یوم ابی زبیر
گفت دیدم جابر بن عبد الله انصاری را که بگریه و زاری

خود و میگرید و در کوه جایی مدینه در محفل انصار و میگوید
ایشان و میگفت علی بهترین آدمیان است پس کسی که کار
کند تحقیق کار نیست ای گروه انصار با من و با خدا و با رسول
فرموده اند خود را بر دوستی علی بن ابی طالب پس کسی که انکار کند
از ایشان این معاصی را بر پیشانی او خط کشند و در حال
و مانگ را در او حیدر **حدیث ۱۰۰** ایضا بر روایتی است که
عمر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت
فرمودند که من و جد بزرگوار من حبنا علی قلبه فلیکثر العدا
لایه لانهما الحسن اباه یعنی هر که با دوست من دوستی
و دوستی ما را بدو دل خود بپایند و با ما دوستی و ما را دوستی
بدوستی که آن مادر ما را دوستی خیانت نکرد است و او
و عدم خیانت در مقام حفظ امانت سیرت و ما مؤمنان
حدیث ۱۰۱ و همچنین در کتاب مذکور سبیه مختار از
ابراهم قرشی از امام سید رضی الله عنه را بر طریق روایت کرده که
ابو هیم الغریبی قال کنا عندنا من الکوفیة فی الله عنهما
فقلت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

2

صدق با علی ایضا بقتل من پیش آید و حق با من است
 الا این حق را من و علی را ادعی و ما من سائر الناس الا
 شیعی و ما من النساء الا سلفیه و هی التي تحب من حقها
 ثم اطرق ملیناً ثم رفع رأسه فقال یا معاویه انصار الکفر
 اولاد علی علیه السلام علی فان اجابوا نعم منکر و ان ابن ابی لیلی
 منکره قال جابر بن عبد الله فکما نضر حب علی علی
 اولاد و ما من البعض علیاً استغنیاً منه من جابر بن عبد الله
 و معاویه گفت برویم ما و منی را بر سر اصلوات الله علیه و آنکه
 ناکام بر خود چشم ما بر روی که سجود کرد و زاری کشید و
 پس کشید ما می بر سر خود بیکوت نماز و پس گفت حضرت
 علیه السلام که او آن کسی است که بر من که در پدر شمار از نبی پس
 که شد بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می مجابا و بر دو بخشید
 او را جیبی نهی که در خورشید است و آنهای طلوی است او مجابا
 جیب و از جیب بودی است پس گفت هر آنیکم را اگر خدا
 خواست با دشمن شیطان گفت قدرت بر من نداری چرا که
 منی و او می است معلوم اندر دو پروردگار من چه چیز را بار داد

اشتیاق من واداشته پس بجز اقم که نیست کسی در مشی دارد
که اگر پیشستی که شام من باشد چنین خطه خود بودی رحم
ما در او پیش از خطه پدر او و پیرایه تحقیق که من نیز یک شام
بعید شمس که مردم با تو میکنند در احوال اولاد این و آن
که در و نه از ضایع و جل است در حکم کتاب و اگر یک شام
ایشان را در احوال اولاد گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه
که با علی است میگوید دشمن نمیدارد از اوطایه قریش مگر
اگر از دنیا حاصل شده باشد در آنجا انصار مگر اگر بودی
و نه از قایل اعراب مگر اگر از قریش بودی و نه از اعراب
مگر اگر مشی بودی بخت باشد و نیست از طایفه رمان مگر اگر سلفی
و او آن است که حیض از راه عقب میزند بعد از آن که گرفت
زنی هر چه پیش از او شده متعلق گردد بعد از آن مرده است
و گفت ای گروه انصار عرض کنید اولاد خود را بر محبت
علی بن ابی طالب پس اگر قبول و اجابت نموده پس آن اولاد
از شما خواهند بود و اگر با و انکار کردند پس نیست از شما
گفت جابر بن عبد الله که پس بگویم ما که عرض میکردم و دوستی

علی بن ابی طالب را بر اولاد خود پس کسی که دوست است
علی را میباید استیم که از اولاد است و کسی که دشمنی و کینه
نقش علامه فرزندش او را از خود میگردیم **حیث**
ایضا در کتاب حکم بر روایت جابر از ابو ایوب رضی الله عنه
که ایضا حاکم علی بن ابی طالب که دشمنان حبه نفس میکنند
و من کینه فاسدنا اقد من این جارت به فانی
تبعث عن رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لعلي
بن ابي طالب لا يحبك الا مؤمن ولا يبغضك الا منافق
او ای که نهیید او من حله امه و ای طایفه غیر من
دوستی علی را بر اولاد شما پس کسی که دوست میدارد او را
پس او را دوست و کسی که دوست نمیدارد او را پس بر سرش
که از کی آورد و احاطت او را پس گفت برستی که من شنیدم
از رسول خدا صلی الله علیه که میگفت هر علی بن ابی طالب
که دوست نمیدارد او را که مؤمن و دشمن نمیدارد او را که مؤمن
یا اولاد از دنیا یا اگر حاکم باشد یا در او در زمان حیات پس
جابر خواهد و احادیث اهل بیت عصر و طهارت و شهادت

بنوخت و ولایت بدون رئیس المال چراغ اولی صورت
 پذیر نیست و چراغ اولی را بجز از کتاب قیاس و اکثر
 که بر او گرفته و از بعضی کمال ظهور است و مطلقا خفا ندارد
 که بعد از زمان آنکه نیست نیز محکم است و همان صلا داده و چرا
 و دست و دهنش باقی اندک مخصوصین و بقیه در زیر خاندان
 و ظاهرین بوده چنانچه معاندین هر یک از ایشان مثل بود
 و بنی عباس و غیر هم حکایت بی ناموس و بی سیرت
 بودند چنانچه در اجرای این زمان نیز نسبت بر او در
 مانند این بنوخت و ولایت هر کس در حد و حدود و قیاس
 می باشد چون نیک قائل و حال قائل کار آوا و اعدا و
 نمایند ظاهر میشود و اگر آنها از اهل کتب و غیره
 فقط نتیجه حاصل شده اند و بجهت کفر و ستم و اهل
 که بر پایه ناپاکیه و فساد است که قرارند لغو قائل
 محبت نشود و ان تضییع نیست که در هیچ کشت باقی
مفسر مایل به سبب **مایل به سبب** مایل به سبب
 و شداد این احوال شرح نسبت معاندین و مخالفین

اهل بیت ظاهرین است بخصیصه صفای ثبوت و مساوی و بر
 و غیر خاص که سبب مناسب مقام مجبلی از احوال هر یک بعد از
 معین کتب سیر و تواریخ شده و از اعراب و طایفه سبیل انساب
 بجهت تشیع و از اعراب اصحاب و از بیهوشین سطر میگرد
 بر نمی که اهل سیر و بعضی معاندین عبارت است که در گذشته اند
 و احادیث مربوط به اهل بیت حضرت طهارت بطریق کتب کتب
 و آنچه بعد از این که در سیر و سوره آن است ظاهر میشود که مخالفین
 برت و معاندین دو دمان ولایت با بر هم می گذرند و با یک
 از چهران و بی باکی و با در هر دو این در میان قائل اعراب
 مشهور و معروف و اکثر این صفات نمونه و وصف بوده اند
 و بهین علت حکای تواریخ و سخنانی که حسب از کتب و وصف
 است و علت و طهارت میل و با لیکه بر داشته خلیفه و امام
 مجبلی انساب پاک و چراغ اولی را در اشرف الطامه و احوال
 شمرده اند و اکثر عدالت نیز لازم نه است اند چون شرح
 انساب مجموع آن که همان موجب طاعت و اطاعت است
 آنچه درین رساله ابرار و می شود که بعضی از آنها که فی الجمله در

خواهر بود او را **ابنه** اعظمی را شرح نسب آن قطعه
 تا به نهار و کتب کتب بکار رسد و هیچ منافعه و فتنی بر آید
 آورنده گوش و کردن جلا مصایب ممکن در هر حال مالی
 حمایت این نام نامی تسبیح این چنین و باقی نام است
 بشیر و توفیق الهام شربت حضرت سید المرسلین صلات الله علیه و آله
 و آن دور افتاده و بکره منزل صدق و صواب و حقیقت مایه و ظنم
 بر عتاق اعتقاد بسیار نام و در دوران بودیم بخت نشانی شایسته
 مستجاب کنیز و اقارب اخی و زوال کلاب و تحب الدین و حر الکلب
 یعنی عزیزین و خطیب علیه الف الف الف و الله **بیشتر از حد**
 پرستیده و نهاده و آن که نهاده بسیار پاک و بی دلی و در
 در میان بسیار و این بجهت دشواری و در کتب پیش از این است
 قبایل و ظاهر و غیره است و چنانچه محمد بن شهاب شریفی
 از مورخین تاریخ و مستحق قتل و اهل ان قبایل اغرابی است
 کتب و تصانیف خود جمیع و ایراد نموده اند و از تصانیف
 این عبارات چنین اشارت حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 علیه السلام باین تصدیق اجازت نموده و آثار مذکور را بر خود

(در نسخ)

و منضمه که کلام اصحاب از جام حضرت نبوی که بر او یکین
 مجرب از این نیت و سایر روایات مطهر است و از عبارت
 تا به اشارت ابو عبد الله حسن بن حسین بن علی بن محمد
 که با نهایت ابرام و در چنان در سنگ چهار مصرع هشتم داده
 ظاهر میکرد و **این است** من جده خاله و والد
 و امه اخته و عمته **این است** ان یغضض علی
یحیی که یوم الغایه بیعتی و مفاد این عبادات آنکه
 کسی که بعد از اسم خال او باشد و هم پدر او و مادر او هم خواهر
 باشد و هم عمو او و نهاده و از این قبیل آنکه کسی نتواند بود که با وی
 بخی حضرت پیوسته است الله علیه و آله دشمنی و عداوت کند
 و همچنین برسد که چنین کسی بخار اقرار و عهد و پیمان و بیعت
 معتقدات و در غیر ختم و تعارض امر و مصایب بجهت امر خیر
 و سایر وقایع آن روز و نهایی که در فصول سابقه مذکور شده نهاده
است انفس این احوال چنین این احوال و فیض این احوال بر حق
 و بر ما و سر همراه در کتاب لایف و سید فواید و الله تعالی
 در کتاب اضافی و حسن بیکر و فطن سیر و از این احوال که

این خلاف مثل فضل بن روزبهان صاحبی اخطب از روی انکه
 حشام بن محمد بن یحیی که از خلد بن جلال خراج و نام و منصب
 کن پیشانی و این که خراج است مثل نو ده اند سر شانه از کشته
 تر خطرات را به و طریق و است نو ده اند که حال در این بین و بعضی
 یک طریقی شش و دهنه می شود و یک در است شانه می شود حکایت که آن
 معنی را به **ما قلنا** این است که اگر چه در زمان جاهلیت نگار
 و به حد و نگارانی چهار عرب چنان بود که هر کس بر ریاضت
 و استقامت و کثرت و شبیه می نمود اند و این از خالی از سر سینه
 و مطلق گفتن قطع اند از سر سینه و این ظاهر جرات و درشتی است
 صفات و بیگانه بمان غفلت نهادن و عیسی شتران و که غفلت آن
 نامر میگردانیده اند و شتران که از هر صادر و از روی کثرت و انقباض
 و سیاحتی خطره خورده اند و اول و اول آن چه در به بلای شایع است
 بهایم در سنگ های یک آقا به یک شتران باشند به خود می کشند
 نام جیشیه که از گریان ما شمر می باشد و این که از خواری این
 عبد المطلب و عیسی شتران مشهور اند و آن که از آن اجتناب دارد و این
 و استقامت را از هر صادر و از روی نامال و شغل و عیسی شتران

راجع من عبدالله فرطین که از نیر نجف است و امور که در کوه
 و در ملازمت و خدمت یکی از نصایب فریق می شود و در جرد
 و چنان شرایط مراقت می افکند و اسباب شایع را از جنت
 و هم از شمشیر می کشد که دیده است و در بطریق بنابر حدیث است
 و تار به و مزاج و مضجع و قیاس و تحقیق بود تا زمانی که از اثر
 امیر خراج و زود و این در میان غفلت و غفلت که از دور و این
 مشغولات و یکبار که هر یکی از یکدیگر این جبات با جمل و جوی
 و عرصه صحرا می شود و رسیدن و می بود و رعایت صفای طبع
 و نهایت است و ای غفلت به آن دران چنان با این با این با
 و نشان و در جرح و طبع و طبع و این که می تواند و در هر یک می بود
 و از هر دو شتران و در هر دو در برابر نام و با لیه کی می شود
 تا آنکه و کلاه و طارمان ما شمر می باشد و روزی که یک خطره
 و عیسی شتران آمد و آن نام نقد شایگان و از آن که
 را یکبار را دران می پند ای یکبار و بغضای ای با این می کشند
 و آن سر به و عیسی شتران که را که سر با خطره و خطره خطره و
 و چون ای جیشیه و عیسی شتران و عیسی شتران و عیسی شتران

محبتش در دفع نمودن خطای که در ورثه کار بر گرفتار گشت
 و امن گشت آن عقیقه می بود و در حفظ حیات آن سر و جانش
 از آسیب آفت صحرای نوم نوم می نمود و از زنا و طعنه
 و ضیاع تا اوان ایام طریح شد و نماز باران ایام از جبهه
 خاطر عصمت سرای آن مادر مهربان می نمود و و کاه و کلاه
 و رباب قصار و راج و تدارک و نیاز و ایام و اقدار
 و سوار چشم خطا بین خود را تا شای سیمای روح اقرا
 و جمال و موم و رطب و لایبی دارد و دیگر بر می نظر می گشت
 و در فضای فتوت انضای حیات برای خاستن خاطر حیات
 صابر حیات رفیع و معاصر و در دل آسایشی شایسته می گشت
 حیات شمع کلهای بوی در آن یککاشت پس چون نهال
 آن گل گلزار جوانی و سر و جویا که در آن گل گل کشت
 شد از شایم آن بیا می روی نیامد لطف و احسان بشام جان
 رعنا تدویر یا من بوستان غربی و طاهر و سرخس و یار
 هند وستان مجبور رسیده بوی آشنای و ناز از ناز
 شاعر کلین تازه نهالی که بهیستی و حقان سواد آسایش

میان

باغبان کوشش در سخنة آن امید خود تبا به دست از دو کاه
 شیشه و مقاصد کثیره و انفسه مکنه و طوایف سرانجام
 گرا و سرانجام این دو شین و بار دیگر طوایف تاثیر دارد و سیر
 شده شود میان و آری که بهر تباری زمان ایام دور و دور
 آورده بود و بریزد برین مطلب و مال مال چیه و خوش می نماید
 می لغزید و آن شایه اگر که و انکار و تو تم غایت تا خیر و امداد
 رعنا با مضامین و تقصیر و در او و بر کینچه سعدن لطف احسان
 و جیب بجا برب و چینه چینه و در آستان بر و چند آهال و نه جاده
 و دل بهت و سواد و مهربان خود برکت و در آن ناپاک بی یک نیز
 مرصه نامون و دشت را خالی از اغیار و بازوی باری شهرت
 میرت و ناموس لغاری از ایام و عیب و عار و به بقصد هم آفرین
 دست آرد و می ارادت و طایل کردن و پای و طایفه شمای
 در و در عصمت برای پراهن و در کشید و بهادرش نیز رسیده
 از نفع پیش و به انفسه ضحاک بی یک ناپاک چون از نوا
 شده شاهد شود تازه نهال بهال و شالی که بهیستی و باری
 و مستام پای کار و بهر سر و چهل الدین و مقام و نهال و ناز

و داشت کرد اند پس صفاک ناپاک چون صورت حال
 و خواست آمل بنیوال ویداریم شرح آن خطا خطای
 سرای خطا نمود که در کتمان بکار و نقد آن این بر این حال
 شام عیب و عار صافی بجز از حق این قدر یکسان و دشمنی
 بین کج شایگان در دل خاک درون صفاک پاک است
 بلاک نیست خطاب استماع این کلام عظیم از صفاک
 در این خطاب و خطاب کرده به غور است و نقد آن این خطا
 را نمی شد صفاک چند روزی در این خطاب و خطاب است
 و از صفاک آن خطا صفاک کوشید و با و آله آن بود که و آله
 نیز بود صورت نموده با صفاک است و صفاک صفاک که
 ظلمت شب پرده پوشش البصار البصار اول البصار بود
 آن مولود را در قاعی از چشم شتر جمیده روی او را بجز
 قطف و التفات پوشیده در حال از خطا خطای
 رسیدند آن طفل البصری خطا در آن راه انداختند
 و خود در منزل اسطوار در میان آن فی زار بنفشی آه و ناله
 را از مقام ساش چون حوا و خفاش هر یک و دیده و حیرت

سجا بن آن پرچم رشک خسار ماه و مهر کشته و زود در روی
 اکندار و خطا بر لبان بویار غوغا و زنده کجای که در این
 صفا و قاپان طباشیر صفا نورانی بشیرستان
 و مهر بان کام خوش شایر مندان سفیده دم صفا
 بکجاشی و کوشک خالی کن کنان و زار و این و جان طب
 الفان و عدالت بسیار که و اندید از صفا شام بر لب
 با جمعی از نظرات و عید خود از زنجار یکشت او را و آله
 طفل مطر و مطر کرده عذای را ما مور بر دشت لطف و کوه
 نمود و بجان خود فرستاده بوارم محافظت آن خطا
 فدا و خیانت نمود و بکشت از آق و از صفا او دایه و خاد
 یقین نمود اما صفاک چون بی منزلت و مقام مولود بوده
 کاهکای آرزوی دیدار و صفاک پان جان آن بد خرد از زمین
 صفا و بر منزل شام می کشید و از روی آرزوی دل بکشت
 برسم و یکسان شیر پاک که در پستان ناپاک داشت بکام نام آن
 طاراده می چشید تا آنکه خنده و جوی شام از روی غرض
 و صفا کوره با عذار و احترام تمام نمود و او را مهر و شمشیر

و بر اسم رعایت و لودنم تربیت و محافظت او کما چنی و کما
 و آن دختر محمود در عهد این امان و بستر راحت و آسایش
 در ملک خراسان و جوارش شام می بود و در روزی در طلب تربیت
 در عایت ایشان برآمد و بابت تعلیمت با اهل آن مجلس صحبت
 منظر میفرمود و آنچون معتمدات متنهاک اشراج آن نایابان
 بی یک و تفرقه خطاب اندوواج او با والده و تفرقه دختر سایر
 قیامی که از آن پلید به اخر برده بودند و بوسع عذرمان باشم
 و کلام علی بن ابي طالب و قضا این در میان صدا و دیدن
 و طر فاعنه و قیام آن عراب غریب الشیخ متنهاک از آنکه منظر
 و خطاب از آن ملک عذرمان اخراج فرمودند پس متنهاک چند روز
 در طایف بر برده و در همان مکان نماینده در کاج حسیم گردید و آن
 با اهل آن و در آن سپرد و خطاب می در خدمت و ملازمت
 و شرافت این قیام و نیز چون که قصه خدائی و بزرگوئی و
 سیاحتی که بر می برد و اوقات خود میگذرانید و از آن نظر
 دانی سیر علی بن ابي طالب و بنی القاسم بن سلام در کتاب
 موسوم به شهاب مثل نموده اند که چون خطاب از عمارت و عمارت
 شد

اخراج و فیضیت احوال او بر ممکن ظاهر گردید و آن وقت
 خود را حیاطت و ملازمت میگذرانید و در وی و دختر
 و شمار و سایر اموال مردم را شمار و ساخت تا آنکه جزئی
 معروف فاضل معتمد گردید و عاقبت الامر بسبب نوعی که در
 کار داشت دست راست خود را از یکی بر سر گذاشت و اهل
 کس که در زمان جاهلیت دست او بسبب ندوی و جنت
 خیانت قطع شد خطاب بود و بدین نوع از فیض پدید
 پدیدار چه که گوید مشهور و محکا که بشده دستبری که به
 در محبت همیشه میبود از لای فیضی و خیالی عذرمان
 بهین و سید باری نهرل میکشید و در میان عمر بنی عباس
 مشهور گردید و بهین نام بود که عباد و آنست که بنوازش
 و استحقاق بود که عذرمان از او شکر عمر علیه السلام و الشکر بود
 القصد خطاب از لای عذرمان و در کشته قدری رضایع و عذر
 بهر سینه دست از لای حرکتشید و بکاره دل از آن
 برداشت و پاره و شکاف و پاره صیادی که شدت پسین
 در آن مکان تازی بقصد شکار و آهوت از سر یکتله و کس

حضرت پیوسته و در روزگار بی هیچ سیه کلاهی بختی و بی
 بره شوم و بکافیتش می آید و از قصه روزگار و کیش از دنیا
 و خاشاکم بگذشت نگاه شاهین ترین نظرش از غلظه قدر
 قدر و ملاحت سر اعیان را میزد و بداند که بکوتراش کفاره
 دادم و در آن روز غایت خال آن طوطی که با یک دست باز و جا کرده
 و صیاد و به نهان و یکبار و خود را صید کند و لا ویر و غلظه فکر که خیز
 آن مشت و در کار کرد و اینده و چون غلظه دل و چون باشد بداند
 مشت و محبت خود را بیاید با آن سر و جوار و را یکی شنید و
 مومان و در زبان آن غلظه آن نام آن غلظه که کوه و بیج
 حد از او که در غلظه اش بروج آسمان پاک یعنی را پر سید
 و نیک و نیک محفل خود شد و نفعی آنچه شنیده و در بدو
 تها بمل و زید و چشم خط این خطای خود را در آن بد و نفع
 و غلظه حایت علامه و شمار پوشیده در انجام نام انجام غلظه
 و خود استکباری و در کز شنیده و به اولی غلظه انصاف و نفعین
 و خود و او از غلظه آن سر میاید شمع سر و در احتیاج کشیده
 عاقبت آن را از آن غلظه امراج آن و بخت لایق از غلظه

۱۹۱۵

والتبجاج ذرة التي حكي كخوزرا شايسته وندوا وادار افسر سرور
و بايت بهيم واورنگ خلافت وپرتي ميديانت وجود
آند ان شئي بگوهر و صفا شي ار خدا و پسر خيبر و دار شمس
و مصاحب نرد آن ملون صدفات اثر لبني عمر علي الكوفة
بر دك بنابر وضع و ظهور و كرتضاج اعمال و افعال شرح فصيح
الطرا و احوال آن سرگرد كه امان در خطبه كاران و نام
سيماي محتاج تقيير و تحوير حيث و عنوان آراء او كوالا اب
از كوكب الافق كار اثار آن بيخست تيره و در كار شمس است
و بعضي تر از اب خشم و كاه و اصحاب عقل اني سرچشم است
كه وضع نب ميلا و هر كس با سيطرني باشد غير از شفا و زلف
نصيب كشته و داشت و متبع و تاسي چنين ناكس با اباي ابي رحمت
ميتبين بنابر مصداق ضروريه و روكار خواهد بود و حوام را و ده
لا بد و ناهار است از ان كتاب مورد چندي كه باي ميستحي
خلو نادر و ابليض ان بحث فخر امر نكار كرده و چنين كن
چنانچه بالوضع خيبر و نوزاد و خل نمر اهل اسلام نكند
بالفرد ناهار بعد غلبت كفو و تاليفه و در جرج بايگ

یا اهل بیت اطهار و اطهار عبادت و اهل بیت حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام و محبت نمودن بر سر خانه آنحضرت
 و سایر بنی هاشم و سر خن و رفا نه آنحضرت و گفتن این صدق بود
 سیده آنتا صلوات الله علیه و اطهار و محبت نمودن و عقیقه
 در آن روز که آن عبا حضرت را در شهر دجست از امیر المؤمنین
 و حسین علیه السلام و اعیان عظیم القدر در آن خانه
 و منع پیران از آنحضرت و قطع انفال و خس اموال از بنی هاشم
 و دفن ابابکر در آن روز و رضای خدا و رسول در حق آنحضرت
 و مجوز نمودن بقتل و کشتن آن عبا از آن مکان
 مقدس و تحریم بنیان و انکار احکام قرآن و سایر بنی هاشم
 آنها را زاده از قرین است و بعد از انبیا افضل این اهل
 خانه شد پس باید است که مجموع قیام مذکوره از آن
 یک چ که بین لفظ اثبات حروف اسم پیدایش هر آن
 سر زده و زهر قاتل ظاهر و ثابت است که سایر صدقانی که
 بر آن و آن بزرگ اسلام رسیده بودند اگر آنها از آنرا
 و ثابت اف و آن سر زده و قاتل کفر و کفر و کفر

اوی

کوفت رفته و معصوم هر چه می که در بن دین بهم رسیده
 آن ناپاک بود و باعث کرامی و صفات ابوبکر لعین
 عثمان پدید و سایر مخالفین اهل بیت طاهر بنی هاشم گردید
 و در کتاب حدیث الشیخ و روایت خاصه و عامه مسطور است که
 محمد بن ابوبکر و عایشه و اهلش روایت نموده اند که درین
 بسیاری و حال آنکه در مدینه و اقیان با و از شادمانی و توبه
 و سایر لوازم صحت ایمان بودند و ایمان آن کار خود که عایشه که
 گفتن و از آن روز بود اینست خدای تعالی و تصدیق است
 و صالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بحال من و شسته باشد
 برای لعین شده و آثار قهر و غضب حضرت افرید کار شما هم
 و در طبقات سلفه و در کائنات از جهنم توفی را می بینیم
 که مکان من و عبا و مشرقتان و نه نفوذ و کرام نام بر دانه
 رضای خود که در آن تابوت است و اهل جهنم از حدت جرات
 شدت عقوبت آن و عقوبت من امید امیر چکس از محمد
 میگوید که من یوسف پدید خود گفتم که یا ابا عبد الله
 ابابکر و جواب من گفت که والله ما اهل بیت لعین الله

این صفتها که الحقیقه صفتهاست عن الذکر بعد از
 جاده فیضی القریب یعنی بعد از قسم که بیان میکند که
 بر پیر صفتها که حقیقتی که از آنست بعد از آنکه او را منع شده
 و باز داشت از ذکر بعد از آنکه آمده بود بین خبر بعضی از قرائن
 و از هدایت راهنمایان مرا خودم ساخت پیش قریب فواید
 عمر و نزدیک بهین عبارت تیرا عثمان ملعون و او باشد که
 آن ناپاک نیز در حین حق تعالی میگوید که عمر الفیروز
 و ملعون بنموده پس معلوم میشود که ماده جسیع صفتهاست عمر بوده
 و هر کس در این است که راه شد سبب ضلالت و شایسته آن
 ملعون بود که بد کردن شمر نم زد کردن او است خون شهدا نام
 در کردن او است **بعضی** **چهارم** **در ذکر نسب آن**
 سرشته تیره خدایان و سرشته از شاه پیرایان و سرایه ظلم و
 کفر و عدوان و پیرایه که کوشش کردن شاه قریب و عصیان یعنی
 عثمان بن عفان علیه السلام و الهیة الفیروزان **باید** **است** که
 در باب خست حب و نسبت نسب آن ناپاک بزعمی که انانی
 سیر علی خاص و شیخ راه حافظ ابو اسماعیل بن علی عثمان که از

صفتها

شایسته عثمانی این صفت و بدعت است و محدث است و محدث
 بوده در کتاب مشابیه امیر مصلحت خوانده است که عثمان بن عفان
 از قریب شریف زرا که امیر مصلحت خوانده بود که در اصل او در میان
 و در میان مالیک و علی بن ابی طالب و در میان بزرگ و فقیه
 و صاحب ادراک بوده بنا بر کثرت خدمات و حسن ملک
 علیه السلام در آن روز که از قریب فواید بود و در آن روز
 عادت مریدان بوده که هر کس پیشش می نشست و او را
 و خیر و در حدیث شریف و اعتبار میکردند از آن علم را
 عزیز و یکی از قریب فواید خود را حاجت می نمود و آن علم را
 با هم صاحب علم بود و در حدیث شریف و در حدیث شریف
 شخص شریف و در حدیث شریف حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 چون عارف را که از حدیث آن حضرت بود از او می نمود و در حدیث
 در حدیث شریف و در حدیث شریف و در حدیث شریف و در حدیث شریف
 نیز از مردم او را و دیگران با علمه و آن را از حدیث شریف
 تبدیل میکنند پس در حدیث شریف و در حدیث شریف و در حدیث شریف
 بوده و در حدیث شریف و در حدیث شریف و در حدیث شریف و در حدیث شریف

سلام عبد الشمس با این وضع که عثمان در عثمان و عثمان پسر
ابراهم صاحب اهل خاص پسر است و اعیان و خوار می که در
شده و داخل قید و بند نیست و مجموع اولاد و اطفال آن مقام
دومی ترا و سر که آن محفل و حل و حل شدن فی الواقع هر
مورد که در قرآن مجید مظهر و مذکور است اشرار و زور
و اولاد و حین کن سولی و گوشت عثمان و سایر که امان
چو چهره رانده شده و بهیم به عثمان اوستی و عظیم الله
خلاف و جانشینی حضرت سید و در او استن جود
و هسته خواهد بود و نصیحت از تربیت و مظهر و تبه
صاحب شریعت و زوات پدید میسر مردم صریح
میواند بخشیده کافین و التماس اگر چه در آن مظهر
نی در ظاهر و سبب باغ نیست بهنگام آن حضرت در
زیر چرخیت و در اشرار شود عاقبت به حضرت باغ
کشد به پنج پاره و طاهر و سبب باغ **بسیار در**
چون در با به نب پدید میسر و این اهل بقیان صاحب
شاه و صاحب کتف و در طریقت صنف خود در

اما
الکلیه

ست مانند جگر خود که در آن مظهر با بکار است از پسر
نوری و عجیب پرون آمده با بی نظری و ادبیت نموده اند
که چند مذکور و تالی مدیه و عهدی پدید با سوزن و سوزن
در با خود و تمارش و تمارش با یکدیگر در با خود و تمارش
به تبار که روزی آن عظیم را در جبار و حیت خود خواهد
کار بر پیش انداخته شد در و قهر و در کار خود شده که کار
در کار و خوار و بزرگ شده بود پس روزی در آن تامل حل
و که آن اعضا در این کیه پراهن صفت آن سینه و مظهر
و در فرعون از بعضی خبر دار گردیده و اینست که آن بار
نیز میخواند رسانید پسر که بیکدیگر زده و در آن می گوید
از شرافت و خویان هند خود را بدین کینند و
چنان خود را یکبار و یکبار و از و در ملک رسانید و
خویش بیکدیگر ای بدنامی موده در منزل حضرت و حیرت
محل نشین محمودی عقیقت و منزل کین پدید و در آن
و شرفی که از این و در فرزند از چندگاه که نمرود
و از این ناخوش آمده مغوی دیگر بجانب جوده که در

نهان شد ملازم شد اما چون در صحن مسافرت مسافر شد
 و در آن اقصی بلاد سوار بر باد چندی نموده بود و نشان را به
 علی نموده و بگشت دیگر باقی بود و خوشی آن واقعه پسندید و
 بسیار فرخنده بود و امید بسیار را در آن بخت ابروینان خطبه و عقد
 نموده و در جناح استقبال همان شب او را بختی در آن بختی
 ابروینان علی طبعیت داد و از خوف قتل بدیده مطلق شد
 تا آنکه بعد از سه ماه دیگر از اوقات زفاف و عروسی گذشت
 و مسافر و در حالت سلامت و صحت در منزل ابروینان بختی
 و بهر سو هم می آمد و بهر سو می رفت و بهر سو می رفت
 این بختی در آن بختی شد که در آن بختی که در آن بختی
 معاویه دعوی می نمود و هر یک از آن چهار کس که در آن بختی
 اول مسافر که در آن بختی بود و بن میزد و بن میزد
 که صاحب تصرف مالک قواش بود و در این صبح بن میزد
 چون در معاویه هر چه از آن بختی میزد و دعوی می کردند
 بهر سو می آمد و بهر سو می رفت و بهر سو می رفت
 در زمان جاهلیت قاعده ستمه جن بود که هرگاه کسی

الغان

اثنای آن وقت و در آن زمان آن مولود شایع فی سواد عالم بود
 بر کس که مادران مولود را نسبت میدادند و از آن بختی بود
 و بهر کس که امانی سیر نقل نموده اند چند را با امانی سیاه
 و بطریق الشی پیش از سایر خدایان بودند و اگر اوقات
 خود را حرف خدایات این طیفه می نمود و بهرین نشان
 فرزند آن بختی را از آن بختی فرشته و فاش بر او
 در عرصه کارزار انکار ابروینان بختی رو سیاه می داد
 تا بکار هر روزی تمام کرده بود و بعضی را که نشانه آن بختی
 شیرین آشامیده بود و سینه چاک چاک و در این طیفه
 موده زنده و در آن چاک نموده و در باب سیر باقی
 مثل نموده اند که در هر چند از خود خوش و در نهایت
 و قضیت بوده و در دنی الکبار بر پشت علم او را علمی بود
 که بختی شد و در آن علم را بر بام خایه نصب نموده
 انکار باب حاجات از غلامت علم هر چه بختی مطلق سینه
 از هر طریقی که در آن بختی و نام بختی و در دست بختی
 سید او از و هوای که بختی شد و در بختی بختی بختی

مستقر و آيا باعث خیر نزل و نوری گردد که در این عالم
 بین آنچه در مشهوره بذات اقدس بود و هیچ قدرت در آن زمان
 سیرت و دستور العمل نماند که در فاضل سرآمد و آوازه دار و یار
 میشدند و که بوسیله خبر اعلام بر پشت نام اعلام احوال خود
 خواص و عوام میدادند تا به دیگر برود و علم بر پشت نام
 رذات آن اعلام مرتب بود که اگر مانع از دعام و کثرت محبت
 حاجت آن گردید هر یک از دین و صوابین ازین
 در چشم علم به اندک که در کارزار از خود و در میدان
 خالی نیست پس همان مردمانی در پای علم بر جا قرار میگرفتند
 و انتظار نوبت خود میکشیدند و همچنین ثالث قبل از این
 قبل از خاص اما آخر با پادری علم ثابت قدم بقصد میرسد
 و ذرات اقدس مشهوره که مادر همه است باین نام و نشان از
 عرصه رزنگاه و مبارزان در طوطی جاذبات جانکه قصبه
 بود و در باب تاج امانتالی بر وجهیست طالبان کشوده
 هند معونه بنام مادر طوطی خود مشهوره بود و پدر او بهجت اقامت
 و در تمام علم نامعلوم بود و در هند با بکار بد که در همان میدان

خودناره پتاره بود که در جیبی که بر سفیان مشهوره و غوره
 آمد و در آن مبارک حضرت خیر البشر را شنید که در وسیله شنید
 و در وسیله شنید و در علم حضرت بن چون در جبهه شهادت سیه آن طوطی
 با بکار و طوطی خودناره که بخوانی ششم ششم جگر و ادبی نماید و خون
 از جگر که آن جگر کشته و دمان بنی عدنان بکشد و معانی و طوطی
 که پرا و بود و شرح احوال پرش هم که در بیان است و در
 مخالفت و حسیان و می خدمت و طوطیان با درای تقیان و شوق
 شیدیان حضرت امیر المؤمنین و یوسف الدین علی بن ابی طالب
 علیه السلام نموده است که بهتون مجموع کتب و سیر از حکایت آن طوطی
 خبر میدهند و معاذ الله از یک بچایش که اشارت و عبارات
 نمیدادند و عذاب الهی است که گیت خود تمام قلم از علی مدای
 بر این قلم و برست آن علم از آن طوطی که گیت و غرض حکای
 امکان از کتب شش شرح و راتب قلم آن پدید یک لی لغت و در
 روانه و دانش نفسی این وضع و در و مادر چنین و چنان باشند
 و در و ایشان سرای که تربیه و مثل آن بید باشند و دیگر چیز
 میروانند و در زمین کشته اند و درستان پرند که نشانی

که در دهر سنگ او بچهره چیده چو دلبسته اندان بکشت
مادر او بگویم چهره بکشد او با حق حق و امانا و میر بگفت
پیدا و سر فرزند میر بزرگوار حسین قوم تو گفت نمی شناسی
لعل الله بربنا و علی بن ابی طالب و بیاید و است که ارباب
و اصحاب چه در باب نبی و ایل و آن مثنی بر بنی و بنی بید
آنچه نوشته اند نظر بر لب پدر و حب چه نوشته اند بنی که
بر آن مرتب است آنکه مادر او در فرزندش حدیث علی از علما
جستار شد که آن روز که در طاعت شب بیدار بود ایلی
روسیا با امید پیش آمدن فرزند امید یافت که دیدم و دیدم
از هر دو سر سخت طبع و کثرت و دوستی خود وقت از یاد
آن در نظر از اول شب تا دم سخن نیاید کشید و اندر یزد
بجای صورت خلقت چنانچه عظمی آن قبل بکسب بود که
طرح جبهه می بر جات طمانی که از واقعه و عقین از جان حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام طرف منی بخت بیخ و نقد هم امر است
نزد مادر و مادر و مادر و مادر از آن مجلس در پیش سر معاویه
در صف خلافت ایستاده و دید با مهابتی عظیم و خلعتی که

در روی کرد

مجد و سیاه و پیش شکافته و لبهای مطهره او چیده و اندر انباشت
و ندان که از دراز و درشتی خوشی در خلق صحنه و او از طراح را
از وضع خلعت و تقرب خدمت اکثریت زینت در کسب است
بجای آمده از عمر خاص و در آن حکم که مدبران آن مد بودند
پرسید و گفت من نه الیوم بن الیوم الیوم الیوم الیوم
القصید بکلام عمر و خاص و جواب گفت مد مد یا اعرابی
نه این امیر المؤمنین زید پر طراح از دور و گردانیده و نوز
کرد و گفت ما را از الله داده و الا هیچ مراد و بر شیده نماید
که زید پدید در کرامت منظر و قیامت مضر در عهد خود عدیل
نظیر داشت و بجمع عیوب صوری و صحنی و ظاهر و باطنی
از استه و پراستد بود و بعد از صفات آن با کبار
در ضمن حال اشعار و اشعار خند نموده اند که دلالت بر عیوب
دنا و رسیدن آن ناپاکتند نیاید و این دو بیت از آنجمله است
اللعن علی زید فی الترحیم کما دنا اللعن عن یحیی حسن و کون
قد صرح لدی الله معشراً اللعن مضاعف و نه امهوز
فی الواقع هرگاه کسی مل در اعمال و افعال آن ملعون بکمال

بیدار عقل می اند که جان را درکی و ناپاکی از هیچ نطفه و مرکب
 آنقدر خاصیت و اثر بخشیده که در ماده مهاویر و بیهوشی
 ظاهر شده و قیاح افعال اعمال آن در ملعون بدست کمال عقل
 کافر و مسلمان و آشنا و بیگانه است و هیچکس از اهل
 در شش و بلیدی این دو ملک آن ملعون بدست کسی
 شبه نیست و نخواهد بود پس چنین کن سوی آنکه اهل
 و ارحام ذوات الاطعام و از غرق و غصای اصحاب
 مبارکین خل حرام و از جمیع و مدخل خواص و حوام بهره
 پست بر پشت و لد از نا باشند چه میتوان گفت و هر آنکه
 البته ملعون و بدکار و مردود بر کشته روزگار مستحق
 ناز خواهد بود و نوعی که قبل ازین در شرح احادیث اهل بیت
 عصمت و طهارت مذکور شده است ناپاکی اندام
 امید که در تکلیف بشتن مکرر و بقیه فصل **در عیوب خاص**
 صاحب کشف که از علمای اهل سنت و خلاف است و رباب
 نسب محمد بن الحاکم در کتاب ربیع الاثر افعال نموده است
 که ناپاکی ماد و غیره که نیمی بود از غصیان و عیوب اندیش

از این پنجید چون بدید که قوت طامع آن ناپاکی غیر ناپاکی
 اشباع و اجتماع زیاده از کثرت و بسباب ممکن است
 و از غمده محافظت آن کثیره آینه جان و محافظت
 آن مرحله سهوت پرستان بر بنیاد آمد اما علاج آن
 پیاده و بکارده و از قید محکومیت و کوریه رقیب پیش را
 از خیال رقیبت خلاص خود را یکبار از سنگ ملات
 لایین اراده نمود پس آن روز و مندر را که چه و باز را در
 حالی که رب خلیع الله از مطلق آفتان منقطع اندازد
 گردیده روز بروز بر مراتب عالییه شستیان نفس کش
 و مستند است طبع آتش و شش می افروزد و اگر اوقات
 و محافظت نماید و پیش از روزی قیام کن بود تا آنکه کارهای
 رسانید که عنان غنیمت و حسن موس و هوای آتش
 نفس اهل بیت و امیه و شام بن بنیاده و الوصفیان و حال
 بن و ایل را بنیات اجتماعی صورت امر اجماعی در طایفه
 و در ده ایام قطار هفت روزمان یک طاهر بشو و آشوب
 و در پنج مرتبه خود کش بند پس از برکت قدم بجهت لزوم

و نزول بهینت رسوم آن عزیزان مطبوعه مشهوره را
 مرزعه آتش که پرست پامال و ابرق طواق و ده شان
 و همواره لکه کوب دراکب و اوباق و در و جل خندان
 و خزان بود و همواره و آناه و آن گردیده نهال یکو و خورده
 مجمع مجنود و عمر و شاد و احیاء آن مشهوره موات و بافت
 سرسپری و نغمای آن پیوند سر و سر و آتش شده و در بر
 تخیله قامت عظیم آن استقامت آن مخزن کبر و جلیه در
 تخت آن یکو و خورده آن پاکه امان قد میکشید تا زما یک
 مقدسات بقطع و فصل انایم وضع حل رسیده کرامی خلق که
 از آن برای جلال و عظمت مختلف است همی نمود و چون
 همه فخره کرده از وجود و ورود آن خللا و مطلق گردید
 هر یک نام خودشان از آن جلیل الشان می رسیدند تا آنکه
 فیما بین آن پنج تن نزاع کیدال سوال عقل و قال انجا میدو
 بالذره عقل و ارادی آن طوفان قبول این فرار گرفت که
 بقدره عمل نمایند امانی حل و عقد آن عصر انکار آن کار نموده
 بسته و بقیه قوم باید عمل نمود حرف و عمل صورت است

و سنت و دستور العمل قوم آن بود که در چنین احوال توبه
 نادر آن مولود و عشاق فیه عمل نمایند چون هر پنج حاضر شده آن
 و ایمان و عهد و عشاق نایه توبه را از حقیقت آن برسید
 نایه طایفه سبب آنکه حاصل ایام حل آنکه اوقات تخیل
 و مستحکم زمانی و امان او شده بود و ریاده از دیگران استقامت
 بعاص داشت نسبت آن مولود را با و دیگران را با و
 بود از آنکه عمر و پاکوچه و برزن که داشت چون در شبها می
 مشا بهتی تمام با بر سفیان داشت لهذا بر سفیان در جمعی که
 او را اتفاق ملاقات با عمر و شاد و اشاری چه که در آن
 او را مادر او داشت نموده بود ولی مجابا در مواجعه او نموده
 از آن اشاریت ابوک بر سفیان از آنکه قدرت
 نهایت نه بیات الشمال برادرانیکه اگر چه مادرش در آن
 نسبت داد اما تو پیش از بر سفیان پوشیده نماند که
 اگر چه عجز خاص در صورت چنین بوده اما در سیرت و سیرت
 هر یک از آن ملائین مشا بهت تمام و مجانب بالاکلام و حقیقت
 داشته و درینست که آن مجموعه اوصاف کمال از مجموع آن

خسته قیامت و چون شجره ملعونه و جوش سرسبز از بار
انبار چپا رخسار آن کاه باشد و در هر یک ایشان نموده باشد
نمایان یاد دین باشد کاکان **بسم الله الرحمن الرحیم**
محمد بن ابی بکر از خدای سیران است در باب طبع کشته است
که مادرش از خدای جوش بود و در ماده آن ناپاک تیر فیا پیش پند الله
عثمان بنی ابی نعیمان زناح افشا صفیه درش طهر العبد الله
چون سبب پسند کشت ابی نعیمان در کشت و عقیده که یکم است
که در حذر ابی جوش است که یکم است و ستم **بسم الله الرحمن الرحیم**
مادرش ستم نام داشت و در نام و فخر و جوش و در حذر بود و در
بنابر باطل و کثرت در میان پدری ستم شده بود و معایه او در
سنت و او بنابر آنکه چون او را بر با ستم دهند فیا پیش این
و راتی بنام جوش و سر سدر را به بی عذر و ستم میدادند و
سکینه که آن طبعی ستم سر سدر زده نموده است که روزی در قاض
بمباریکت که من از تو بچندین جهت با خدایت سزاوارترم
معافیه در جواب گفت که اگر تو عذر از تو این عوی افکند
سعد از ستمدن این کلام متفرج کن که دیده ملول و منکرب شد

(و ستم)

و بیاید دانست که شادی در میان پاک و حرام از آنکه عین کرد
بتر از کفر و ارتداد و اتفاق نیست هر چند شود اما در قاض
آن که امان بنابر و وضع مناجات بقر و بقر بنود و تیش که کفری
از آمار اجماع است و تیشی خاطر و دستان و دمان اهل بیت
و طهارت در قید جان آورد و الله الهی الم ارتد
فصل ششم در جوش طاعن در باب جوش طاعن علیه السلام
و میان محاسنی که آن ملعون بعد از جنت حضرت علی علیه السلام
و آنکه بادی باعث آنکه کردید اگر چه با بطرفی احوال منضم
بعد از احوال آن به نهاد و در نموده بود و در بوق لازم داشت
تقصید تفسیر بعضی از آن را به تفسیرات شرح تصانیف و سبب
و فی الجمله بطل و در **جوش** چون آفتاب و جود حضرت سید الشهدا
صدقات الله علیه و آله که تیر اعظم برج نبوت بود و در آسمان
تین و نبات و تیر و جوش درین طوطی و طوطی باشد بعد از علی
و در جات مقدره نقطه زوال قرب الاصل که دید کافه است
باطاعت حضرت شاه ولایت پناه و ولایت و ایت نموده
تا که آن ندای مرحمت بر طری اصل علی و صدای صفا است

ازین خاکه ان صلی استماع فرموده از حضرت استی برادر
غیب آواز جان که از اینها انقلب المقلب المقلب الی الی
در خیزه گوشش شنید بابت نبش اصفانده تهنه نوازش و خوش
خلق صلی و رخ برادر پوده بر ششمان بر او قافه و طهارت
مجدد با طاعت شاه ولایت و صیت نو و در حین است
مرض است که مدینه مقدسه از اخبار لوت و جوی اصفان
و مشاهیر تصفیه داده ایشان را منجمی که در خارج مدینه باشد
اشاره فرمایند از اسامین زید را بیلاد شام و در دم حجت
شیخ آن مرد و بوم از فرموده و گیر از ارضی بیاف و کوه کوه
و اصحاب با اسامه از مدینه بیرون رفته در وادی تیفه که کوه
مدینه بود و زول خود را بر غایت نبش ابابکر و عقیله ابی طالب
فرستاده اند و شدت مرض آنحضرت اعلام نمود و چون حضرت است
سامعی متوجه باطن فرمودی موی که ابد بود و از افاده فرموده که
و الله قد طوق المذنبه هذه القیة فظلم ان من کل المذنبه
که در آتش جی از ارضی مختلف از جیش اسامه و در حجت
لا اله الا انت حضرت و کرمه موصفت اسامه را با کینه تمام

الکوا

گفت من الله من شئت جیش اسامه بپوش خدای
بر کس بود که مختلف از کس اسامه کند پس آنحضرت با وجود ضعیف
کینه بر پوش حضرت شاه ولایت بنده و فضل بن عباس فرمود
از حجه شریف بیرون آمده بر در جبهه و پایه اول منبر شریف
نکته ای فرمود که با اینها الناس الی خائف فیکرم انکم
بدین تصفوا بعد کتاب الله عز و جل اهل بی فایده
ان یقینوا حتی یروا علی الخوض فتمت کما بهما ولا تشفقوا
اهل بی فایده تمیز و اوصاف بعد که لا شکک ان یبعی الی فایده
علیها الله الی فایده فایده ما امرت فی فایده فایده
و ما تو فایده لا بالله علیه فایده فایده فایده فایده
سوی فایده فایده و اقر و در خیزه است با طاعت اهل بیت و آل
بی بی است که سبق در کافه و تصریح بگویند که ایشان مردی
در خصلت است و زمانه از اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله
که بصفت امامت متصف باشند خالی نخواهد ماند و بعد از آن
بجمله من التو لکم العزیز و محمد و سید باقی آنرا در اشاره فرموده
بعد از آن که شبها و تا کینه است بایر فرمود و حق تعالی که او را فرمود

که آنجا می رسد و این امر و نموده بودی و این معنی است و صاحب کار
 به بندگان تو رسانیدم و بقدر توانایی خود ایشان را بخشیدم
 و تو فیض بخدای تعالی حاصل است و بارت می گفتم که این است
 و بعد از خواندن خطبه بنور و کج و شرف را بجهت نزد ابوبکر
 و بقیه اهل مسجد اطلسیده و بعد از ابرقافت اسامه حاضر شد
 و ساحتی بخود پرداخته فرمود که اینها بدعاست و بیضا
 لا یدل علیک مشکل الامر اذ کلکم من المشکلیه بعد
 معاد این کلام را بعد از فراغ آنکه ذوات و کاغذ پدید که آنکه
 مشکلی باشد از میان ما بردارم و ند که سازم که معنی خلقت
 بود این کت که هر که گمراه نشود بعد از این چون طلب آن حضرت
 درین امر ظاهر بود و علی علیه السلام را منع شده که آنکه
 کما بهر چه خدمت رسانده و در مجامعین کرده گفت دعوا را حل
 فانه لیجره سبک بانه یعنی و آنکه از بد این مرد را که هدیه
 و سپرده میگوید و کتب خدا را این است چنان بعضی از صحابه
 از راه آوردن کاغذ و ذوات نمودند فیما بین ایشان و عثمان
 نزاع و جدال بر حدی رسید که حضرت ابوبکر از این بی

فرمود که تو حق را باینکه نزاع عسکری بین رضی و امیرش من
 که نزاع زد من بیکو نیت در حضرت نثار که فرمود خدا و خلق
 و از بد از آن ملعون ظاهر آنکه از روی التوفیق آنجا می
 که در حق کسی که کینه و مایطون عن الهوان ان الله وحی و حق
 تا دل شده و در جمیع احوالات و احوال او امر و توانی و از آنجا
 آنکه باشد علی الخصوص امور مستحقه بابت که اعظم امور ضروریه مرتبه
 بنو است اسناد سپرده و دنیایان و بنایه و آن ملعون ناک
 خود در جبین نزاع و جان کنن ابوبکر ملعون قتلان و کاغذ حاضر
 نموده و او را بجهت تقدی و ابرام تمام فرمود که در حق من امر
 خدایت را وصیت کن و در آن مجری نویسی که مانع خلاف
 مردم شود و آن ملعون این وصیت و کت را آنکه
 آن ملک بی اختیار و تعزیر نمود و بعضی که عمر همان شده بود و بعد
 از وقت انصاف است که وصیت رسول با عالمین در حق
 بنی برین صحیح باشد بلکه آنجا و با تده سپرده و دنیایان باشد
 و وصیت بدین منی که ابوبکر است در حق منی که عمر است
 و دست باشد بنابرین نصیحتی نمودم درین باب گفته اند که

در وصال الهی شوقی نداشتیم **قد فعلی بجهت سینه البیضاء**
 در او ای که احباب فقه ایچ وقتند او صلی الله علیه و آله
 و کرامت و جود و جود **مجلس** در آن عنوان ظاهر لغا و افکار و کرامت
 و بکرامت در باب غضب و کرامت حضرت سید الف الف علیه السلام
 و آن فرید بود و در کرامت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و کرامت
 نزول آیه شریفه و آیت **والله یحب من یرحمه** آن نوریت و ملک است
 و اگر داشت و آن نوریت از رسول بر ایم حیره آنحضرت آنرا در حضرت
 و ملک و عرش و در آن حالت آنحضرت در است که آن ملک است
 بر و چون او بکرمین بر خلاف خود را ممکن ساخت بصورتی که در
 چنین دادند که سید ابواب شفاعت نبی شریف و جسد است باید بود
 که این بن باین رسید که سید کرامت باشد باشد و باید بود
 و صلح با که در آنکه آنکه خطبه نموده حکم بر اشراف و کرامت و آن
 عن آنچه در حضرت و کلام او سینه و در جهان بود و نموده حضرت
 چون هر مرت عال چنین دید گفت که بدقت کسین این فرید را
 بکفایت و ملکیت خود در دست دارم و پدر بزرگوارم بن
 قبل از این که نموده برافروزمی که فرار دادند و کجاست حکم خدا

در وصال

در وصال الهی از دست کرامت و غلبه پند پس از بزرگی و جود
 حضرت شاه ولایت و حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام
 و آن فرید و آن ملک کرامی و آنده و نصیبی حضرت و آن حضرت
 فاطمه زهرا و زینب کبری و آن کرامت و ملک کرامت و آن کرامت و ملک
 غضب فرید بود که در و نموده و در حضرت از بیعتی نموده و غضب
 بر سر افکنده و قسم با و فرمود که در پیش خود و آن ملک و کرامت
 نفرمانده و آن ملک مظلوم و معصوم و بی گناه و پیر بزرگوار خود که
 عظم و عدد و آن کرامت و طبعان آن ملک کرامت و آن ملک و کرامت
 که داشتند و ند که در است که در آن ملک کرامت و طبعان
 و در و آن ملک کرامت و آن ملک کرامت و آن ملک کرامت و طبعان
 بر عینی بود که مقدم و جسد احکام شاد و این ملک کرامت
 با لاف و چنانچه سید و ملک مذک ثابت نباشد و باید بود
 فاطمه صدقات اند علیهم السلام و بیکدیگر و بیکدیگر و بیکدیگر
 که حضرت پیر صلوات الله علیه گفت کسین معارفه و آن ملک
 لا ادرش و آن ملک کرامت و آن ملک کرامت و آن ملک کرامت
 بر عینی و آن ملک کرامت و آن ملک کرامت و آن ملک کرامت

قرآن و حکام آن بود و ایشان را توپنج و هشت نام دارند
 که با یک بعضی ازین حکام که در ده بود پیشان کرده اند از حضرت
 علامت و طعن است حقیقی که اندی در باب ستر دادند که
 که فوک در کفایت فاطمه گذارند و علی علیه السلام را که خدا را
 از حال آن گرفته پاره پاره کرد و حضرت فاطمه را بدست کشید
 این نسبت در حق آن ملعون افزون کرد و گفت یا عمر وقت کنایی
 مرق الله بطنک بمنزله عمر پاره کردی کنایی شتر خدا
 قال پاره کناد شکم ترا عاقبت آن مرار از دهای کفایت
 کار آن بخت ملعون بجای رسید که عذاب مغیره بن ثوبه شکم
 پدید را بکار و جگر بدیده آن بر کنه دود جهان رسیده
 سوزان بهیچ سبب نوحی بخنجه و بر سر شکم با دین و مصروف
 که در جنات قال ازین چنانکه آن فانی در حال جان فدا شود
 بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام صحبت فرمود که در باغ
 و قد بین او آن طبعین را از جوار و عکرم مغرورده انحراف
 باقیق و اعانت اجاب و مشهور و اولاد امجاد خود و جگر خود
 حکام شب مدفون نماید و زمینی نزد اهل شکم که در کتاب

اینست امور که آن که ایمان نموده اند با او عای ایمن و اسلام
 جمع نموده اند و در این نوع کارها از آن امانی است
 خداست است عظمی بدین است که بری و بدعتیت صریح و
 قطع و خلافت پدید آورشن و تقاضای ظاهر و متیقن
 و بدعتیت با مصطفی و عبادت با توفیق و عداوت
 با ائمه هدی و صحابی است با یکدیگر ارض سنا و کفایت دارم
 کسی را دیده بصیرت میل عداوت خدا و رسول کرده و
 نباشد مرتکب اینست امور نموده اند و تقاضای ظاهر و متیقن
 میراث اینان کان چنانکه حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 بدو زنده و کذب آن را بکنان ظاهر بود چرا که حکم الله
 برین وضع جاری است که و اولاد الا حکم بعضهم اولى ببعض
فی کتاب الله و در باب صحت ارث سید اینا علیه السلام
 و از آن حمیدت هدایت که حضرت اندک در باب میراث
 حضرت داود علیه السلام بپیمان معصومید که و ورثت یلک
 داود در باب که تا علیه السلام فرمود که و ورثت یلک
 لذلک و لیا یوثق و یثمن الی یعقوب پس صل لفظ ارث

بر حقیقت شری را از استحقاق ابرار تروکاست نیست
 زیرا که اگر در حضورت مراد از ارباب نبوت باشد لازم
 می آید که هر چند در آنجا نبوت عظیم از آنکه نبین ملائین که
 صحبت نمودند در مقام حقین حکم نمودند همان مثل دروغ که
 حافظه را در درایت حق با بر مودن در بیان خانه آنحضرت در
 دین و امانه آنحضرت در رضای و ارضای شری و غیره از غیر
 و رضای پاد او گفتند که چون عایشه بر اوست می بدای سبب حق
 پیشتر از آن او جایز نیست و در باب حق نظر نه بهایر از حق
 و حضرت این کار کرده و این افعال سنگ عمار و درین و کار
 بر ناصیه شاه اسلام کشیده و مانع از حق حضرت و امان
 صلیه و اقامت گردیده و مقتدر است و در اوست در اولاد
 مستور نه باشد با وجود آنکه یکی از حضرت سالت است
 شنیده بودند که الفاظ بعضی می شنیدند اذها فقد اذانی
 و من اذانی فقد اذ الله غیر فاطمه که پاره ایست از دین
 من هرگز آنرا نکرده و در ابدیتی که مراد از آن کرده است و هر
 مراد از آنکه بدستی که خدای تعالی را رنجانیده از آن کرده است

و همچنین مجموع آن مخالفین مرتبه دوستی آنحضرت را با هر که
 او که حضرت امام حسن علیه السلام است و ارجی میدهند از آنجا
 که در باب شرف خدا آن بسط رسول الله که در میان زبان
 آنحضرت شده و بر شریفه بودند مع ذلک بقدر حق که در مقام حق
 در باب حق آن و در مقام موم که هر دو را از اجزای شریفه بر آن مبارک
 آنحضرت بودند و در دین مقدس که در حق آن در مودن
 چنین بدعت بر بیان شرف و عقاب است یکی از کتب دین
 و رضای آنحضرت در حق فاطمه او شدن مخالف شری و ظاهر
 مستندین که بر بیانها الذین اصحاب الاندخال این است
 الا ان یوقن لک است که خدای تعالی مبارک و مودد و در کرای
 امکان که ایمان آورده و اید و حق شود به جایزه های غیر و امیک
 از دین و اید شدن حاصل کنید و هر که از آنکه کلمه یا بها الذین اصحاب
 لا یرضوا اصحابا لک فی حق صورتی که منی می بیند و هر که
 به حکم از اهل اسلام در حضرت آنحضرت او از عین کند که
 میاد با عشت اگر اهل خاطر یافت امانت آنحضرت که در اوست
 حیات و زمان امانت آنحضرت در باب رحمت و مودت است

به قیمت گفته به یک مدح یکفرج میرسد بانی قدرشاید
 هر کدام دو کف است خود را در آنجا که اندر و زیاده
 از این قدر نخواهد شد گاهی بی است که با این قدر
 اگر چه بنا شروع مذکوره آن نیز صورتی ندارد خانه را تمام
 مالک کرده و نخست هم ظنم را شایع گردانند باین که
 وضعی بعد از آنکه مد خطه نو که جایست بخت ایام که انشاء الله
 در ایام خروج بر حضرت امیرالمومنین بنواخواهی معایده دور
 بر بستر سوار شده بود و وقتی دیگر بستر سوار شد و چنانکه
 امیرمومنان و سایر ائمه حضرت پیغمبر از آن عالمی که در آن
 که بر طبق حق و عاده صدقات قدم بودند بدون رفت
 این شواهد که در کتاب تجلیت تجلیت فایان شریفیت
 کتاب التبع من الثمن و التلک تملکت برین حضرت علی است
 صدقات الله علیه از آثار و علامات زمان او اندا و است
 لمن عایشه جمیع این اوضاع را مثل سوار شدن آتش در آتش
 و خروج بر حضرت امیر خیر کرده و زیاده که در او بخت گنایه
 آن معجزه خبر داده بود و معجزه شوم بر بر پان آن بنایه

تجلیت در

یعنی بر بستر سوار شده و بر بستر سوار شدی پس اگر
 یالی و زنده بانی و دومی سوار و فعل نیز خراجی باشد بر بستر
 نه یکسان نیست یک بر است و جمیع را تو تصرف شده و
 انصریح عبودیت قیاسی مثل از صفاد و در حد و سزا
 شد سهم باین میرسد و آن نیز از حدی که در آن است
 در شده باشند که نظر بر جمیع حال و وضعی نهادم از آن علی
 با قصد و محال او شش سهم شد سهم میرسد پس باین
 و چون دانست که سوار شده مذکوره با تمام از روی ظنم و ادراک
 و کفر و عصبانی و جور و مدوان و کذب و دشمنان و خصومت
 و دشمنی با خانه آن پیغمبر از آن است باین علی است
 بیک حالت تا و صحت کفر و از او و آن طبقه خانه مضطرب و آزار
 معنی توفیق و معرفت علی بنیت قسم الله علی نفسه علی
 ان یقوم و علی ابیها هم غشاه و لکنم حدایت علیهم
 بیکار و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست
 و چون آن سوار کرد که کفر و فحشاء و غیره و خال و لک و لک
 و سایر عیالین بنابر تخریب بنای شمس دین بر پان است

با کرم علم عسبان و طبعان او خشنه و بپوشانم هم رسد
سید که نیر و اختفا الحال بنا که سارستی را شمار
خود سارسته و نقص صود و موافق بگویم القدر نوید را با
خفیه طبعانی بر وجه مال اعلی حیات کشود حضرت اعلی
نظر بر مصالح امور حکیم و احسن عمل با طبعی اهل و احقر
فکر احیاء و قطع طاعت انبیا از هیچ بنوده ساحت سار
امور را بر ما را نوید خدای توانی است افروزی و خیر و نیکو
اولیای الشیخ و مصلحت قلیله که دانیده حسن و صبر است
و منظر و نظریه فیض نظر نوید و کسب متفرقات آیات و ترتیب مقام
نظم و انجلیه ششال فرموده که هر علیه القیام و انقراض
معیّن شده و منبسط شده و چون حکیم نوید با دل در پیش فغان
سوزان و زبانی از نایره شفاق و زودان بپوشان با یکدیگر
سرمه و قصه نام خویش خود را بطلان کفایت فرستاده و فغان
هر مرتبه بر بانی و بر نویدی در دست بر وضع غایت شده بنام
دست نید و در هر مرتبه برانی در مقابل سوال شنیده و کبریت
پس آن را از غایب مرز و در او آن نادرست و طعن تبیا

دان که هر از نوید در چشم زینم و آن سی فغان بنا بر حکیم و دانش
چشمه بنا بر حکیم در تبیا هم عود عارض علیه الرحمن و فغان
را با جوی از غایت انبیا این پیشینه با سی از نوید دانشانی از نو
سرمه و کبریت که در پیش شست و در کفایت که دانیده که کفایت
بشقت و فغانی حیات که دانیده پس آن نایره فغان بر نوید
حیات و بطور کتاب آواز نایره فغان و در هر مرتبه بر نوید
و بعضی نوید که از آن حیات است الله علیه و آله و عسبان
بنوی و در هر مرتبه بر نوید که در هر مرتبه بر نوید
با جوی حیات ترانه و خنیا و در هر مرتبه بر نوید که در هر مرتبه
بر نوید و در هر مرتبه بر نوید که در هر مرتبه بر نوید
تلقی خواهد بود که این سرایه نبوت و عورات متواتر است
در هر حالت او از آن سرایه عسبان اسباب از نوید عسبان
و مستوجب از نوید اجزای رسوم عسبان با نوید از نوید
مطلوبه رسید و آن فغان علیه بر صد او از نوید عسبان
و آن را از نوید فریاد شد و بطرف آن فغان که در هر مرتبه
گفت افغانی الباب و الا حقان علیه که در هر مرتبه

سیدنا امیر بر روی شادمان و پرچم حضرت فاطمه صدامت الهیه
 از کشتن و در ششای خود و آن سید خوشتر از ششای خود بود
 و آنرا بر سر خود نهاد و در پیش آن سید حضرت فاطمه صدامت الهیه
 ایستاد و در سوال آنکه بگویند عرش عظیم در کجاست
 گفتند ما سید و کلماتی چند بر زبان مبارک باری که این کلام
 از جانب است که ای پدر من ای رسول خدا و ای حجت ابوبرقی
 و ای شافع کشته شده روز جزا بدین که در تیره لب و ملاک
 و پاره تن تو به میکش و این قسم کلمات دل نبرد و مقام لازم
 از سید عالمیان صدر دومی پذیرفت مطلقا در دل بکن
 و درون پر کین آیین آن سیرالکائناتین تا به شمره و پان
 بر جاده ترک ادب و صبر و شش بر جاده جانان کشته شده
 نو و نادی مبارک حضرت را بگویند که در این کلام
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسیده و آنحضرت با اعضاء
 بیرون آمد و توجع خطاب علیه السلام و الله را که در روز
 که ای بر صفا کشته شده و الله را که در ششای و بجز صادق
 جز رسیدی که تو بگویند بر صورت و کلام میات و فلاح است

و اگر نوزاد و علم الهی و ربانیت آن سید و فرخ معلوم کن
 چنانچه جای که در رو کشف را بر کنده و کشته شدی و بر من
 خالده و شش بر طرف آنحضرت حواله نمودن تا ششم و در
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آن معون را با و نهادند
 گفته حضرت شاه و ولایت پناه ایشان را از اخصای آن که حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله درین باب امر فرموده بود و جز او
 در نهان الهیات اجابت را اقدام بران امر و مقام از آن
 محمد و آل آن سید نبی نموده و بعضی از ائمه صلوات الله علیهم است که چون
 آن معون می برد کشتن و حضرت فاطمه صدامت الهیه را
 رشت در عافیت میبوزد و آن شقی لی بن آنحضرت در میان
 و دیوار و در بر روی فرد که آه در دکان آنحضرت غلغله در نهاد
 ساکن و صوامع قدس قدر و در میان میخانه مجامع است
 و شاخه اسقاط چنین آن بخت سید علیه السلام و در حضرت
 و باین بر شش کشته تا زبانه رکفت مبارک آنحضرت که
 از اثر آن حریت متاثر و متورم گردیده خالده و شش بر
 شش بر عذاب حواله آن نوزاد بر صحت و طهارت نموده بود

میصل از رفاظ آن سینه که بین درین باب و رفاظ ک
 بجای کشید که ترک طهارت خود و این معذرات را موقوف بجهت
 و زمان اوجاعی در خدمت حضرت خیر صلووات الله علیه آید
 نموده که نشین را و میطلوبت که دید و این صورت بسیار نادر
 آن که امان بی پایان گردیده و در آن مجلس هر ضابطه فرشتگان
 منزل شریف آن مرکز ابر عظمت و محیط سراسر ده طهارت کمال
 در خدمت و بعضی کما معذرت آن حضرت فاطمه علیها السلام
 این را بفرموده و گفت که اگر پیشتر شنیده که فرمود الطاهره
 معنی من اذا صاففنا اذانی و بعد از آن که این تصدیق نمودند
 و اقرار کردند که حضرت خیر صلووات الله علیه آید که گرامی بزرگ
 معجزان جوان در آن حضرت فاطمه علیها السلام در عبادت
 فرمود که اللهم انما اذانی فانما اشكوهما اليك و الي
 رسولك لان الله لا ارفعني كما ابدحتني الفی الی رسول الله
 فاجبرني بما صنعك فیکون هو کما صنعک من انزل فاطمه علیها
 السلام و مقام شایسته را جبر میدهم از آن روی که او بگو و عمر
 آن شده اند و میفرماید که اگر بنشیند که این را از زده حشمت

پس من شکایت ایشان نزد تو و حواله می آورم و بعد از آن
 بایشان خطاب نمود و میفرماید که لایحه را عرض نمیشوم از شما
 هر که تا وقتی که بیدار بود که رسول خداست ملاقات نماید پس
 خبر دهم و در آن روز که از شما نسبت بمن صدور یافته پس حکم
 او را است و در آن روز که هر چه فرماید حاکم در صاحب اختیار است
 و بر عاقل لیب محض نخواهد بود که حضرت فاطمه علیها السلام
 از جهت اهل بیت است که حق سبحانه و تعالی او را از جمیع الکلیات
 صوری و محسوسه بطهریه داده و تصریح بصیبت آن که هر کس که میگوید
 بحجرات نموده و همچنین از جود و القربی است که قدری کمال
 در روان عزیز امور است این نموده و حضرت خیر صلووات
 بر طبق فرمان الهی در عبادت ایشان بابت نهایت بلند
 وصیت بجای آورده و اطاعت ایشان را سبب امانت
 دانسته و تسلیم ایشان را امر واجب شایسته و بعد از آن که
 گردانیده و در آن مجلس سبب از آن زده را منی گفته کرده
 و در بعضی موارد عیانت عدولت بجهت بجای آورده
 و ادیت و از آن حضرت فاطمه علیها السلام شتر از همه

و در وقت مدلول که می آید از کتب اهل بیت علیهم السلام
 الله علیه و آله و سلم و با وجود این احوال خود را در احوال
 رتبه خفای و لای حریفه امانت و هدایت و استقامت ظاهر
 نیز که احوال را بر سر او طیفان است از او کتاب آن پیوسته
 می آید و خود می بیند و رسانند و مطلقا احوال خود
 در در آن کتاب اهل خدای حضرت که از خطب از وی در سال
 نوادر بروایت ابو سعید خدری حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 منقول است که آن حضرت در یکی از خطب فرموده بود
مَنْ ابْتِغَا الْفَلَاحَ لَيْتَ بَعَثَ اللَّهُ سَيِّدًا يَأْتِي
بِنَفْعِهِ إِسْلَامًا فَإِنَّ أَمْرَكَ الدَّجَالُ أَمْرٌ بَرَكَانَ
مَاتَ بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى قَبْرَهُ حَتَّى يَوْمَئِذٍ
 خلاصه عبارت مذکوره اینکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 می فرماید که هر که اهل بیت رسالت را بقتل آورد و در دنیا
 حق را اورد و زنده ببرد آن بصوابی می آید و او را
 ظاهر از پیوسته و نفسی می کشد و می کشد و فرموده
 اگر آن شخص زمان و حال را در آن کند یا بایستی آورد

و در او و اسلام که بحسب ظاهر ایشان این نموده بود و در
 و اگر قبل از خروج و حال بیرون رفتن قبل از زمان خروج و حال
 او را از قبر برانگیخته دنیا فرشته که آنچه در طینت او نشسته
 ظاهر شده تا به حال که در احوال بن بصوابی می آید و او را
 در جوده که ظاهر می شود و دیگر از جمله و در ظاهر **آنکه**
 چون مالک نوبه که از آن کافران عرب بود و دست باطن
 کرده بود و او را از خلیفه و جانشین می دانست و با خلیفه
 خود از حدینه بیرون شده و باید به سر می برد و او را
 در باب قتل ایشان اندیشه می نمود تا آنکه او را که شخصی احوال
 زکوة و بجا نباشان روانه نمود ایشان را که گشتند
 و در میان حیات حضرت پیغمبر صلوات الله علیه از او
 چنین بود که ما خود مستحقین میسایندیم بحال نهان از ایشان
 می فرماید که ما را بیکر انعام و بخت حق بایستی
 می دانیم آن ملائین عداوت آن ملائین را نصب
 خود ساخته این را مانع از کوه تمام کرده و خدایا
 باجی را از شرارت و فتنه و فحشاء بر ایشان فرستاده

ایشان برین فرموده بود که ما بعد از این امر اطلاع کلام
 و فرموده رسول خدا امیکندیم چنان از شغلی غافل بودیم که نشناختیم
 ایشان در وقت نماز از آن واقعات بیگانه بودیم که تاکنون
 شربت پیغمبر از آن فرموده ما گمان می کردیم باطل است که تقیم
 مسلمانان است پیغمبر از آن سبب در زمانه بود که در
 مستحق عقوبت شده اند و در کلام شریعت قبول و عاریت
 چنانکه این نیز در حدیث اسلام میگوید اند که از راه غافل بودن
 تقصیر می کنند و این تقصیر خود موجب مرگ است و این
 تقصیر ساینده زمان و اطلاع سایر امثال ایشان است
 مودعه بعد از آن در مشورت که در جمیع ملک میبرد که
 بحکم صورت و غایت سیرت و سیرت مشهور بود و این تقصیر
 در همان است بغیر خود کشیده و سایر زمان و در همان است
 بر شایسته خدمت و حکم تقرب اگر آنها خود را نمی شناسند
 در هیچ عصری که گذشت که این بود که آن حدیث از روی غناه
 با مسلمانان پس از رحلت از چند باب که را درین باب است
 و عادت نمودند تا به همیشه و منجمله شد است که چون آن

مدعی

مدعیین بعد از قتل مردان زمان و اطلاع ایشان است و در آن
 مدینه بودند و در آنجا خود را در محبت این امر موافقت علی السلام
 که در آنجا با کفار بود و متوجه خروج و قبر مبارک حضرت علی
 گشتند بعد از تقدیم شرايط و بیعت گفت یا رسول الله ما را
 بعد از این حقیقت نبوت تو آورده ایم و محبت تو را بپذیریم
 رشته این کل وجود خود را نستیم و بعضی از آنها که غافل
 با دهن چپ تو دارند ما را بطریق کفار در روز قیامت
 با این وضع است که نموده اند نمیدانیم که از عهد ما این
 در روز جزای خطای و خطای که خود را میبردند و این
 در انجمن حاضر بودند چون مدینه که تمامی این سید اطلاع
 استماع این اوضاع و احوال متوجه شدند و این که در
 لغت آمدند و در آنکه کشیدند و طریقی را میبردند
 خطره و گفت ای اهل طایفه زمان را ما باطل است از هر
 سنگین و مردودین و دنیا می کشیدند و این خطای را میبردند
 خوب است که هر چه اختیار کنند و در احوال که نشناختند
 خود را بخیر گذشت که کسی باری را بزرگتر از این نمی شناسد

بحجت تنی فاطمه و ابابکر کشتم و تو آئینی را بر جی میدانی
 عمر چون از این منی مطلق بود شرمند که دیده از او قتل او
 و در گذشت و او را از شات نموده گفت با خاندان منی
 و باین لغت میان عرب مشهور گشت و منعی نهاد که خالد
 و لید سب قتل اهل اسلام و عداوت اهل بیت طلق بالحب
 کردید لعنه الله علیه و علی بن ابی طالب اگر امور می کرد از آن
 دوران ایام سرزد بخصم لغت دین بسین و اهل بیت
 بود و در کار آن که امان بر وی هوای لغت منی و سلطان
 لعنه از آنجمله موافق طریقه هر یک بودند آن را دین و شعار اسلام
 نام که نهشته و یکبار ه دست از منی بخت حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و آله برداشته لعنهم الله تعا و خشم
 فی سمره المناقین و المشرکین **مجلس نهم در حضرت**
کفر طفا و تسمیه حقیقت کلام در باب کفر خلفای ثوابین
 ایشان است که آن کرمانی است از دین و رجوع بطریق
 رنای طاعت و ایمان پس کسی نمی داند اسلام نموده اند ما اگر
 بر بزل کفر ذاتی خود باقی بوده مطلقا اعتقاد بدین و این منی

نموده

نموده بطریق منی باطن رکعتین و تسبیح و آیتان بطریق
 احوال اهل اسلام می نمودند لعنه الله علیه این وضع شرمند در میان
 کفر اصلی و از آنجمله بر وجه یقین بیعت است که آن کفر
 و تقاضی و جمل و انکار اهل بیت و اقدام بر خنثی اهل بیت
 و نشر و اظهار بدعت در دوا این شریعت و تکلیف کتاب و سنن
 سنت بیعت و آنچه از آن ملائین بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله
 لعنه بر بیعت بقدر شرک می کند کفر اصلی و از آنجمله
 و از دین پس اهل بیت را دین آن کلام منی نظام حضرت امام
 ناظم جعفرین محمد زلفاوی علیه السلام ظاهر می شود که چون از آن
 به دلایل بدواقی و باب الدین را در دعا علی ادبایم همین
 بعد از این که اهل بیت سرال نموده و حضرت فرمودند که
 مراد از این است که از دین منی صلوات الله علیه بر کشند و از
 دین منی می شود که مسبوق بر ایمان شده و از منی بر منی نقل
 شده باشند و هم از حضرت منقول است که مراد از طاعت
 مراد از این است که شریعتی که یقین الدین کفر و ابرار بهم عدا با
 شدیدا اند معاصی باشند که بر کرده و انکار خلافت

[illegible]

چون در مقام استقراء در غرض من مطالب جمودم در انقضای
تسلیمیدار و میکش که بر من ظاهر است که ترس احوال را که چه
کارند و در کجاست خبر است من باور نمیدارم تا آنکه دست خود را
چشم من مالید چون چشم کشم دوم در پای جبهه و کشی نظریه
که در او جبهه بود تا می نظر من را آمد بعد از ملا حظت به
مر اعلی باری و حاصل شد و هشتم که آنچه در عرض اید است
عجایب و حقایق معادوات از ملا حظت شد و هکلی بجزوده
پس عمر خصی و توخ او نموده که پس احوال خبر داشته و
من در نهات که این اعتقاد هشتم **یک** از **نسخه** است
در تفسیر خود که نموده که زنی عاقل نامیده رعایت و آرزو
نوازشی از کوه منور و آن دریه مقدسه که دید و بنمود و حضرت
رسول الله صل الله علیه و آله که از اعیان عیبت با و هر چه
و درین رفته شدن آن زن شخصی از صفای عین که اسمی
خاطب بنی بنده بود گفتی این نکته نوشت و چون حضرت صلوات
در آن ایام عازم فتح مکه بود یعنی اینتر نجیب الله بود اعلی
اتجا در آن مکتوبه درج نموده ای کای سپرد و ای کای سپار اگر گمان

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دروسا لمن يتفكر في خلقه
ويعلم ان الله لا يهدي
القوم الضالين

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دروسا لمن يتفكر في خلقه
ويعلم ان الله لا يهدي
القوم الضالين

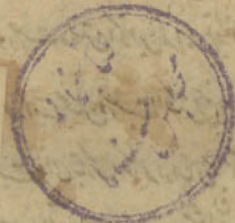
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دروسا لمن يتفكر في خلقه
ويعلم ان الله لا يهدي
القوم الضالين

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دروسا لمن يتفكر في خلقه
ويعلم ان الله لا يهدي
القوم الضالين

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دروسا لمن يتفكر في خلقه
ويعلم ان الله لا يهدي
القوم الضالين

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دروسا لمن يتفكر في خلقه
ويعلم ان الله لا يهدي
القوم الضالين

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دروسا لمن يتفكر في خلقه
ويعلم ان الله لا يهدي
القوم الضالين



سورة البقرة

فصل في

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دروسا لمن يتفكر في خلقه
ويعلم ان الله لا يهدي
القوم الضالين



Handwritten text in Arabic script, likely a library or ownership record, written on aged, stained paper. The text is arranged in several lines, with some parts crossed out or heavily scribbled over. A prominent date, 1284, is visible in the center. The paper shows signs of significant wear, including discoloration, stains, and a large, dark, irregular mark on the right side.

1284
محرر
...